

شناخت اجمالی

کلام

(عقلانیت و حیانی)

فلسفه

(تفکر بشری)

عرفان

(سلوی انسانی)

انتقاد، سؤال، پیشنهاد و مناظره:

kfe_gom@yahoo.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام باقر علیه السلام فرمودند:

إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ...
سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَعْرِفُونَ اللَّهَ مَا هُوَ وَالتَّوْحِيدَ.^۱

هانا اسلام در غربت شروع شد

و به زودی غریب خواهد گردید...

دیری نباید که مردمان را زمانی رسد

که خدا و توحید ندانند چیست!

۱. بحار الانوار، ۲۴ / ۳۲۸، از تفسیر فرات کوفی رحمه الله علیه.

فهرست

۳.....	اشاره.....
۸.....	برهان، نه فلسفه.....
۱۰.....	تفسیر هستی و رابطه خالق و مخلوق.....
۱۰.....	نمونه‌هایی از سخنان فلاسفه و عرفا.....
۱۶.....	خلاصه مدّعی وحدت وجودیان.....
۱۶.....	نقد و اشکال.....
۲۰.....	تفسیرات گوناگون وحدت وجود!.....
۲۲.....	کشف و شهود عرفا و خود باختگی دیگران.....
۲۸.....	ارزش کشف و شهودهای عارف‌نامان.....
۳۰.....	عرفان‌های نو ظهور و نو معنویت گرایان!.....
۳۳.....	فلسفه و عرفان و مسأله جبر.....
۳۶.....	جبر و اختیار از نگاه وحی.....
۳۷.....	فلاسفه یونان اهل توحید و اخلاق بودند یا بت پرست و ضدّ اخلاق؟!.....
۴۰.....	فلسفه و عرفان و عشق مجازی.....
۴۲.....	نقد مکتب تفکیک
۴۳.....	فصل اول: وحدت وجود و انکار معنای حقیقی خلقت.....
۴۶.....	فصل دوم: سوفسطائی‌گری و کشف و شهود.....
۴۸.....	سند مکتب تفکیک و سایر وحدت وجودیان معاصر.....
۵۲.....	میرزای اصفهانی و داستان غیر واقعی دیدار امام زمان علیه السلام.....
۵۳.....	نظرات بزرگان در مورد "وحدت وجود" و فلسفه و عرفان و مکتب تفکیک.....
۵۶.....	استفتا و پاسخ.....
۵۶.....	پاسخ‌های مراجع تقلید در مورد فلسفه و عرفان.....
۵۸.....	پاسخ‌ها و نظرات مراجع تقلید در مورد مطالب مکتب تفکیک.....

اشاره

هنگامی که خلفای بنی امیه و بنی عباس برای مبارزه و معارضه با مکتب معارف نورانی اهل بیت علیهم السلام اندیشه‌های بیگانه را وارد اسلام کردند، امامان معصوم علیهم السلام و اصحاب بزرگوار ایشان به مبارزه با ایشان قیام نمودند و افرادی چون هشام بن الحکم و فضل بن شاذان و... کتاب‌های "الردّ علی الفلاسفه" و "ردّ بر ارسطو در توحید" و... را نوشتند.^۱ متکلمان مجاهد و نستوه شیعی پیوسته راه ایشان را ادامه دادند؛ اما گروهی دیگر مبانی یونانیان بت پرست^۲ را پذیرفتند، و به تأویل نادرست عقاید و حیانی، و تطبیق آن‌ها بر افکار ایشان پرداختند.

ایشان به جای این که یک دست به دامن قرآن و دست دیگر به دامن عترت بزنند، در یک دست فلسفه یونان، و در دست دیگر معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام را گرفتند، و در راه تطبیق آن دو بر هم هر چه بیش تر کوشیدند در باتلاق تناقض گویی و پریشان بافی فروتر رفتند. لذا:

گاهی اقرار به وجود خالق متعال می کنند، و دیگرگاه می گویند واجب الوجود عین خود اشیا است!

گاهی می گویند عالم مخلوق خداست، و دیگرگاه می گویند خود خدا به صورت عالم تجلّی کرده است و ذات خداوند به صورت اشیای گوناگون در آمده است!

۱. بحار الأنوار، ۱۹۷/۵۷.

۲. ن. ک. به کتاب کنکاشی در تبار فلسفه یونان از استاد سید عابد رضوی.

گاهی می‌گویند عالم حادث است، و دیگرگاه می‌گویند عالم حادث ذاتی و قدیم زمانی است، و وجود آن ازلی و دائمی می‌باشد!

گاهی به نبوت انبیا و پذیرش وحی آسمانی زبان می‌گشایند، و دیگرگاه می‌گویند نبوت مانند بلوغ یکی از حالات طبیعی همه افراد انسانی است که برخی به آن می‌رسند، و برخی دیگر قبل از رسیدن به آن می‌میرند!

گاهی به مقامات امامان معصوم علیهم السلام اقرار می‌کنند، و دیگرگاه ایشان را هم فیلسوف و انسانی کامل می‌دانند، و فلاسفه را هم انسان کامل! و متّصل با خدا می‌شمارند، بلکه فراتر از آن ادّعا می‌کنند که انبیا و امامان علیهم السلام علم را با واسطه از درگاه الهی می‌گیرند، ولی اولیای فلسفه و عرفان بدون واسطه به مبدأ متّصل می‌باشند!

گاهی به وجود معاد و بهشت و جهنم و ثواب و عقاب لب می‌گشایند، و دیگرگاه می‌گویند بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و معاد، همه و همه تخیلات و صور درونی نفس انسانی است!

امروزه بسیاری اساتید، پرچمدار عقایدی هستند که خلاف ضروریات اسلام و ادیان است و کتاب‌هایی به عنوان اعتقادات اسلامی مورد تدریس صدور مدرک و تدوین پایان نامه قرار می‌گیرد که در گذشته به عنوان فنی از فنون شمرده می‌شد نه به عنوان معارف الهی و تعالیم مکتب وحی، لذا می‌بینیم که اینک:

(۱) در ضمن ادّعای واهی کثرت معانی وحدت وجود، و نسبت دادن نفهمی به عموم اساطین مخالف آن، معنای توحید الهی به وحدت وجود خالق و مخلوق تحریف و تأویل می‌شود.

(۲) اعتقاد به حدوث عالم انکار شده و اعتقاد به حدوث ذاتی ازلی و

قدم عالم جای گزین آن می‌گردد.

۳) معنای واقعی خلقت، به تطور و تغیر وجود خالق متعال به صورت‌های مختلف تأویل می‌شود.

۴) در ضمن اثبات واجب الوجودی که کل الاشیاء است، در حقیقت وجود باری تعالی انکار می‌شود.

۵) به توهّم کلیت جبر و ضرورت علی و معلولی، اعتقاد به جبر جای گزین اثبات اختیار می‌گردد.

۶) تحت عنوان حرکت تمام اشیا به سوی کمال و تجرد و فنای فی الله، معاد و وجود حقیقی بهشت و دوزخ انکار می‌گردد و...

ضروریات و براهین قطعی مکتب وحی ظواهر ظنی دینی! تعریف شده، و برخی اوهام دیگران علوم عقلی دانسته آمده، و بررسی نظریات علمی، اهانت به علمای بزرگوار تلقی می‌گردد و به توهّم دفاع از خدمت گزاران مکتب، با ضروریات و اصول قطعی و برهانی مکتب مخالفت می‌شود.

اغلب مؤسسات کلامی که در مباحث توحیدی فعالند نیز تنها نام کلام دارند و عملاً حقایق اعتقادات کلامی را انکار می‌کنند چنان که "مکتب تفکیک" هم در این میان تولّد نامشروع یافته و به نام دفاع از معارف و حیانی، همان عقاید نادرست بیگانه را احیا و ترویج می‌کند.

﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السَّحْتَ
لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند:

اگر بدعت‌ها در امت من آشکار شد بر آگاهان واجب است که علم خود را ظاهر نمایند و هر کس که نکند خدایش لعنت کند!^۱

بدون شک بحث و مناظره علمی و به نحو احسن، فرمان خداوند متعال، و روش تمامی انبیا و امامان معصوم علیهم السلام است؛ و نقد آرای علمی و دینی، وظیفه‌ای الهی بوده و هرگز نباید به عنوان اهانت به دیگران تلقی شود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

بپرهیز از این که غیر از حجت خدا کسی را برگزینی، و هر چه را که می‌گوید تصدیق کنی!^۲

تذکر: همان طور که روش تمامی نقدهای علمی است در این نوشته نیز تنها محل شاهد مطالب آورده شده، اما در عین حال کاملاً دقت شده است که با توجه به قبل و بعد کلام، مراد گویندگان تغییر نکند، و امانت علمی مراعات شود.

برهان، نه فلسفه

هر گاه سخن از اختلاف فقها و متکلمین با فلاسفه، و به تعبیر بهتر دین و فلسفه در میان می‌آید، مدافعان فلسفه بلا فاصله دامنه سخن را به دفاع از عقل و برهان و اصالت داشتن و راهگشا بودن آن می‌کشانند! اما آیا واقعا سبب اختلاف مسائل این دو گروه همان ارزش دادن ایشان به عقل و برهان، و نفی ارزش آن از جانب مخالفان ایشان است؟!

آیا متکلمین ما که خود غالبا از بزرگ‌ترین پیشروان روش عقلانی بوده‌اند مانند شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، ابو صلاح حلبی،

۱. إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ. کافی، ۵۴/۱.

۲. إِيَّاكَ أَنْ تَنْصَبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فَتَصَدِّقَهُ فِي كُلِّ مَا قَال. معانی الاخبار، ۱۶۹.

خواجه نصیر الدین طوسی^۱ علامه حلی و فاضل مقداد و علامه مجلسی رحمهم الله و... در گزینش اعتقادات خود فقط متعبد به ظواهری ظنی و مشکوک بوده‌اند؟! آن هم مسائل مهمی مانند حدوث یا قدم عالم، ذاتی بودن یا حدوث اراده خداوند متعال، جبر یا اختیار در فعل انسان و خداوند، وحدت وجود و عینیت خدا با همه چیز یا فراتری او از هر شیء، و دیگر مسائلی از این قبیل که همیشه این دو گروه را در دو جبهه کاملاً مخالف قرار داده است.

مرحوم شیخ مرتضی انصاری می‌فرماید:

هر گاه که از دلیل نقلی قطع حاصل شد، مانند قطعی که از اجماع همه شرایع بر حدوث زمانی عالم حاصل شده است، دیگر ممکن نیست که به موجب دلیل عقلی مانند محال بودن تخلف اثر از موثر نیز قطع به خلاف آن حاصل گردد، و اگر هم صورت برهانی از آن حاصل شد، شبهه‌ای واهی در مقابل مطلبی بدیهی خواهد بود.

آری مدّعا این نیست که چرا فلسفه به عقل و برهان تکیه دارد بلکه درست بر خلاف این است و گفته می‌شود که چرا فلسفه و عرفان مطالب ظنی و وهمی و نادرست را برهان و عقل و استدلال انگاشته و بر دفاع از آن اصرار می‌ورزد؟!

خلاصه کلام این‌که همان‌گونه که نادرست است گفته شود معارف

۱. علی‌رغم این‌که برخی بدون تأمل مرحوم خواجه نصیر الدین را به عنوان فیلسوف می‌شناسند و می‌شناساند، مراجعه به کتاب تجرید الاعتقاد وی که مهم‌ترین کتاب اوست، و وی آن را به عنوان عقاید برهانی خود نگاشته است کاملاً نشان می‌دهد که وی از بزرگ‌ترین مدافعان آرای برهانی و وحیانی کلامی، و از مخالفان سرسخت آرای موهوم فلسفی مانند اعتقاد به قدم و ازلیت عالم، قاعده الواحد و صدور عالم از ذات باری تعالی، جبر، و... می‌باشد.

۲. فرائد الاصول، ۵۷/۱.

بلند دین و وحی قابل دفاع عقلی و برهانی نیست، همان‌گونه نیز باید دانست که اصالت و ارزش داشتن عقل و برهان، ملازمه‌ای با فلسفی بودن عقاید و معارف دینی و نیز حقانیت مطالب فلسفی ندارد.

تفسیر هستی و رابطه خالق و مخلوق

در مورد رابطه خالق و مخلوق به طور کلی دو دیدگاه وجود دارد:

(۱) دیدگاه فیلسوفان و عارفان و تفکیکیان: این دیدگاه بر این پایه استوار است که جز وجود خداوند، هیچ وجودی در کار نیست و خداوند متعال هیچ وجودی خلق نکرده، بلکه جهان هستی و وجود سایر اشیا همان وجود خداوند است که به صورت‌ها و شکل‌ها و تعیین‌های گوناگون در آمده است و حتی وجود شیطان هم غیر وجود خدا نیست.

(۲) عقیده مکتب برهان و وحی: بر خلاف اندیشه بشر ساخته پیشین، در این دیدگاه، جهان هستی، غیر وجود خداوند متعال است. همه اشیا مخلوق و آفریده او می‌باشند و او همه چیز را پس از نیستی حقیقی (لا من شیء) خلق نموده است. مخلوقات، نه پدید آمده از ذات خداوندند و نه مرتبه‌ها، جلوه‌ها، اجزاء، تعیین‌ها، اشکال و صورت‌های وجود او.

ما قبل از ورود در بحث، نمونه‌هایی از کلمات فیلسوفان و عارفان وحدت وجودی را می‌آوریم. سپس به ارزیابی عقیده ایشان می‌پردازیم.

نمونه‌هایی از سلفان فلاسفه و عرفا

واجب الوجود همه چیزهاست؛ هیچ چیز از او بیرون نیست.^۱

منزه آنکه اشیا را ظاهر کرد، و خود عین آن‌ها است.^۱

۱. واجب الوجود کل الأشياء، لا یخرج عنه شیء من الأشياء. اسفار، ۳۶۸/۲.

همانا خداوند منزّه، همان خلق دارای همانند است!^۲

انسان بر صورت رب خود مخلوق است. بلکه حقیقت و هویت انسان عین حقیقت و هویت حق است... لذا هیچ‌یک از حکما و علما بر معرفت نفس و حقیقت آن اطلاع نیافتند مگر رسل الهی و اکابر صوفیه.^۳

تحقیقا آن [ذات الهی] همان است که به صورت خر و حیوان ظاهر شده است.^۴

او به صورت خلق خود می‌باشد، بلکه عین هویت و حقیقت خلق خود است.^۵

عارف کسی است که حق را در هر چیزی ببیند؛ بلکه عارف حق را عین هر چیزی می‌بیند.^۶

هنگامی که ما خداوند را شهود می‌کنیم خودمان را شهود کرده‌ایم، زیرا ذات ما عین ذات اوست، هیچ مغایرتی بین آن دو وجود ندارد جز این‌که ما به این صورت در آمده‌ایم و او بدون صورت است...؛ و

۱. سبحان من أظهر الأشياء وهو عينها. "فتوحات چهار جلدی،" ابن عربی ۴۵۹/۲.

۲. إن الحق المنزه هو الخلق المشبه. فصوص الحكم، ۳۰، ۷۸؛ وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، حسن زاده، ۱۳۶۲ش، ۷۶، به نقل از ابن عربی؛ اسفار، ۸۸/۲.

۳. فإله علي صورته خلقه، بل هو عين هويته وحقيقته ولهذا ما عثر أحد من الحكماء والعلماء علي معرفة النفس وحقيقتها إلّا الإلهيون من الرسل والصوفية: فصوص الحكم، ۱۲۵؛ با شرح و ترجمه ممد الهمم، حسن زاده آملی، ۳۱۱.

۴. إنها [الذات الالهية] هي الظاهر بصور الحمار والحیوان. شرح قیصری بر فصوص الحكم، ۲۵۲. در نسخه دیگر: إن لكل شيء، جماداً كان أو حیواناً، حياة وعلماً ونطقاً وإرادة، وغيرها مما يلزم الذات الالهية، لأنها هي الظاهرة بصور الجماد والحیوان. شرح فصوص، قیصری، شرح قیصری، ۷۲۶.

۵. فصوص الحكم "ابن عربی فص شعبي: ۲۸۶.

۶. إن العارف من يرى الحق في كل شيء بل يراه عين كل شيء. "فصوص الحكم" ابن عربی ۱۹۲، سال ۱۳۶۶؛ شرح قیصری، ۹۶.

هنگامی که او ما را شهود می‌کند، ذات خودش را - که تعین یافته و به صورت ما درآمده و ظهور کرده است - مشاهده می‌کند.^۱

آنان که طلب‌کار خدایید خدایید
بیرون ز شما نیست، شما یید شما یید
ذاتید و صفاتید، گهی عرش و گهی فرش
در عین بقایید و منزه ز فنا یید

معیت حق سبحانه با بنده نه چون معیت جسم است با جسم، بلکه
چون معیت آب است با یخ، و خشت با خاک.

من نگفتم: این سگ خداست. من گفتم: غیر از خدا چیزی
نیست... وجود بالاصالة و حقیقة الوجود در جمیع عوالم... اوست تبارک
و تعالی!^۲

همه عالم خود اوست و همه با وی قائمند... و او را در هر جا به
نوعی تجلی و ظهور است.^۳

واجب الوجود همه چیزهاست، هیچ چیز از او بیرون نیست.^۴

غیر متناهی که صمد حق است به حیث که لا یخلو منه شیء ولا
یشد منه مثقال عشر عشر أعشار ذره.^۵

۱. (فاذا شهدناه شهدنا نفوسنا) لان ذواتنا عین ذاته، لا مغایرة بینهما إلا بالتعین والاطلاق... و(إذا شهدنا) أى الحقّ (شهد نفسه) أى ذاته التى تعینت وظهرت فى صورتنا. شرح فصوص الحکم، ۳۸۹.

۲. کلیات دیوان شمس تبریزی، چاپ دهم، ۱۳۷۱/۲۶۹.

۳. روحی، شمس الدین محمد: مجله معارف، ش ۴۴.

۴. روح مجرد، حسینی تهرانی، ۵۱۵.

۵. شرح گلشن راز لاهیجی، ۱۵۸.

۶. واجب الوجود کل الاشیاء، لا یخرج عنه شیء من الاشیاء: ملاصدرا، اسفار، ۲ / ۳۶۸.

۷. انه الحقّ "حسن زاده، حسن ۴۶ سال ۱۳۷۳.

معنای علیت و افاضه خداوند به این باز می‌گردد که خود او به صورت‌های مختلف و گوناگون درمی‌آید.^۱

هر چه غیر خدا باشد رشحه ذات اوست پس جدا از او نمی‌باشد.^۲

همانا نامتناهی تمام وجود را پر کرده است، پس چگونه جایی برای فرض غیر او خواهد ماند؟^۳

من و ما و تو و او هست یک چیز
که در وحدت نباشد هیچ تمییز^۴

والربط فی مرحلة الشهود
عین ظهور واجب الوجود^۵

چون به دقت بنگری آن‌چه در دار وجود است وجوب است و بحث در امکان برای سرگرمی است!^۶

آن چه دیده می‌شود همان حق است؛ و خلق، وهم و خیال می‌باشد.^۷

تعیّن بر دو وجه متصور است یا بر سبیل تقابل، و یا بر سبیل احاطه که از آن تعبیر به احاطه شمولی نیز می‌کنند، و امر امتیاز از این دو وجه بدر نیست... تعیّن واجب تعالی از قبیل قسم دوم است زیرا که در مقابل او چیزی نیست، و او در مقابل چیزی نیست تا تمیّز تقابلی داشته باشد... خلاصه مطلب این که... تعیّن و تمیّز متمیّز محیط و شامل به

۱. رجعت العلیة والافاضة إلى تطور المبدأ الاول بأطواره. مشاعر، ملاصدرا، ۵۴.

۲. کل ما عده فهو فیضه، فلا یكون أمرا مباتئا عنه جوادی آملی، عبد الله: علی بن موسی الرضا والفلسفة الالهیة، ۳۹ فروردین ۱۳۷۴.

۳. إن غیر المتناهی قد ملا الوجود كله... فأین المجال لفرض غیره. جوادی آملی، عبد الله: علی بن موسی الرضا والفلسفة الالهیة، ۳۶ فروردین ۱۳۷۴.

۴. شبستری.

۵. کمپانی.

۶. حسن زاده آملی، حسن، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ۱۰۷.

۷. الحق هو المشهود، والمخلق موهوم. شرح فصوص الحکم، ۷۱۵.

مادونش، چون تمیّز کل از آن حیث است که کل است... و نسبت حقیقة الحقایق با ماسوای مفروض چنین است.^۱

تمثیلی که به عنوان تقریب در تشکیک اهل تحقیق توان گفت آب دریا و شکن‌های اوست که شکن‌ها [امواج] مظاهر آیند و جز آب نیستند و تفاوت در عظم و صغر امواج است.

دعوت انبیا همین است که ای بیگانه به صورت، تو جزء منی، از من چرا بی‌خبری؟ بیا ای جزء، از کل بی‌خبر مباش!^۲

هر یک از ممکنات، مظهر یک اسم از اسمای حقند، هر چند گفتن و شنیدن این سخن دشوار است ولی حقیقت این است که شیطان هم مظهر اسم «یا مضل» است!^۳

هر آنچه موجود است از آن جهت که موجود است چیزی جز ذات حق نیست، و اصلاً چیزی جز ذات خداوند و تجلیات او در پهنه هستی موجود نیست.^۴

باید همه حقائق به ظاهر موجود را جلوه‌هایی از آن وجود یکتا دانست که در لباس مخلوقات و در قالب معین و محدود به جلوه‌گری می‌پردازد.^۵

هر چه غیر خدا باشد رشحه ذات اوست پس جدا از او نمی‌باشد.^۶

همانا نامتناهی تمام وجود را پر کرده است، پس چگونه جایی برای

۱. وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، حسن زاده، حسن.

۲. حسن زاده، حسن رساله «انه الحق»، ۵۰ سال ۱۳۷۳.

۳. شمس تبریزی، مقالات، ۱۳۷۷ شمسی، ۱/۱۶۲.

۴. «انه الحق»، حسن زاده، حسن ۶۸، به نقل از رساله شعرانی.

۵. برهان‌های صدیقین، عشاقی، حسین، ۲.

۶. برهان‌های صدیقین، عشاقی، حسین ۲۲۳.

۷. کل ما عده فهو فیضه، فلا یكون أمرا مباحثا عنه. جوادی آملی، عبد الله:

علی بن موسی الرضا والفلسفة الالهية، ۳۹ فروردین ۱۳۷۴.

فرض غیر او خواهد ماند؟^۱

تمام اشیا در مقام ذات مندرج بوده‌اند... تمام ذرات از آن جا تابش کرده است.

وجود حق متعال متن وجود جمادات و نباتات و حیوانات و انسان‌ها است، یعنی ما دو وجود نداریم، بلکه هر چه هست یک وجود است که در قوالب و اندازه‌های گوناگون ظهور کرده است، نه این که وجود زمین غیر از وجود آسمان، و وجود آسمان غیر از وجود حق متعال بوده باشد.

از آن جا که حقایق هستی بی‌منتها است پس فهم حقایق اشیا نیز بی‌منتها بوده و همچنان ادامه دارد. یا نباید الف را به زبان آورد همچون سوفسطی‌ها که اصلاً قائل به موجود بودن خود نیستند، و یا این که به محض اقرار نمودن بدان باید آن را ادامه داد. و چه راحت است که از همان ابتدا سوفسطی بشویم و بگوییم اصلاً الفی نداریم. و چه عجیب است که بالاخره همه ما در این مسیر باید سوفسطی شویم و بگوییم نه ما هستیم و نه دیگران هستند. فقط خداست و خدا. حرف اول و آخر خدا است، و خدا است دارد خدایی می‌کند. از آن به بعد دیگر انسان هیچ نگرانی ندارد و راحت می‌شود!

نه تنها نمی‌خواهیم از معلول به علت برسیم بلکه قصد نداریم از علت به معلول هم راه یابیم به دلیل این که ما اصلاً معتقد به علت و معلول جدا نیستیم!^۵

مراد ما از وحدت وجود، عینیت وجود زمین و وجود آسمان با

۱. إن غیر المتناهی قد ملا الوجود کله... فأین المجال لفرض غیره. جوادی آملی، عبد الله: علی بن موسی الرضا والفلسفة الالهیة، ۳۶ فروردین ۱۳۷۴.

۲. مقدادی: نشان از بی‌نشان‌ها، ۱۶۳ - ۱۶۴، به نقل از پدر خود مرحوم نخودکی اصفهانی.

۳. شرح نه‌ایة الحکمة، داوود صمدی آملی، ۱۲۴.

۴. شرح نه‌ایة الحکمة، داوود صمدی آملی، ۱۵.

۵. شرح نه‌ایة الحکمة، داوود صمدی آملی، ۱۱۰ - ۱۱۱.

وجود حق متعال است!^۱

فیلسوف و عارف هر دو قائل به وحدت وجود هستند... تمام انبیاء و ائمه و همه حجج و رسولان الهی فیلسوفند و اینان فلاسفه اصلی‌اند!^۲

انسان قابلیت رسیدن تا مقام ذات را دارد، و چون می‌بیند که نمی‌تواند آن ذات را پایین بیاورد و ذات را خودش کند لذا خودش بالا می‌رود و او می‌شود!^۳

جنات درجات دارد تا آن جا که می‌فرماید: «و ادخلی جنتی، که این جنت، جنت ذات است»!^۴

فلاسه مدّعی و مدّت و بوجدیان این است که:

تفاوت وجود آفریدگار عالمیان با آفریده‌های او مانند تفاوت اجزای يك شیء با کل آن، و مانند نسبت بین کل دریا با تك تك امواج آن است. بنابر این، حقیقت وجود خالق چیزی جز وجود کل اشیا و خصوصیات آن‌ها نبوده، و تفاوت آن دو تنها از جهت وسعت وجود کل، در مقابل جزء وجود خویش است!

نقد و اشکال

(۱) تمامی ما سوی الله موجوداتی هستند که خداوند متعال آنها را بدون سابقه وجودیشان (لا من شیء) آفریده است، و سخیف‌ترین عقیده این است که کسی بگوید خداوند به صورت اشیا در آمده و جز او و تجلیات و صورتهای وجود او چیز دیگری در کار نیست!

۱. شرح نهاية الحکمة، داوود صمدی آملی، ۱۱۵.

۲. شرح نهاية الحکمة، داوود صمدی آملی، ۴۷.

۳. شرح نهاية الحکمة، داوود صمدی آملی، ۸۶.

۴. آداب سالک الی الله، داوود صمدی آملی، ۷۹.

امام رضا علیه السلام فرمودند:

وای بر تو، آیا چگونه جسارت می‌ورزی که پروردگار خود را
موصوف به تغیر از حالی به حال دیگر بدانی، و آنچه را که بر
مخلوقات بار می‌شود بر او بار کنی؟!^۱

(۲) بر اساس عقیده وحدت وجود لازم می‌آید که خداوند متعال
دارای زمان، مکان، حرکت، سکون، انتقال، دگرگونی، حدوث، زوال،
جسمیت، صورت و شکل باشد، و چنین عقیده‌ای بر خلاف براهین
مسلم و نصوص قطعی، بلکه خلاف ضرورت دین می‌باشد.

(۳) عقیده فوق مستلزم نفی خالقیت خداوند متعال، و نفی مخلوقیت
حقیقی عالم و بر خلاف ضرورت عقل و وحی است.

(۴) عقیده فوق مساوی با انکار وجود خدا، و منحصر نمودن وجود
به عالم متغیر است.

(۵) عقیده فوق مستلزم بطلان شریعت، عبث بودن ارسال رسل،
نصب امام و بطلان معاد است.

(۶) تمامی بزرگان مکتب که در مقام فتوی و اظهار نظر در باره یکی
بودن خالق و خلق برآمده‌اند، این عقیده را باطل دانسته‌اند.

(۷). اساس نظریه وحدت وجود این توهم باطل است که برخی
خداوند متعال را "نامتناهی" پنداشته‌اند در حالی که بدیهی است تناهی
و عدم تناهی از اعراض است. عرض هم از خواص جسم می‌باشد، و
خداوند متعال نه جسم است و نه عرض و هرگز به نامتناهی بودن که
از خواص اجسام است متصف نمی‌گردد. لذا کسی که خداوند را متناهی

۱. ويحك، كيف تجترئ أن تصف ربك بالتغير من حال إلى حال وأنه يجرى عليه ما يجرى علي المخلوقين؟! الاحتجاج، ۴۰۷/۲؛ کافی، ۱۳۰/۱، بحار، ۱۰ / ۳۴۷.

یا نامتناهی بداند، او را جسم دانسته است، اگر چه خودش هم متوجه نباشد. خود فلاسفه هم صریحاً معترفند که متناهی بودن و نامتناهی بودن از خواص کمیت است. چنان که می نویسند:

تناهی و عدم تناهی از اعراض ذاتی ای هستند که به کمیت و مقدار ملحق می شوند.

کم عرض است... و خواص و ویژگی هایی دارد که... پنجمین آن خواص، متناهی بودن و نامتناهی بودن است.

بنابر این "تناهی و عدم تناهی" از ویژگی های اشیای دارای اجزا، و امتداد، و حادث، و ممکن، و مخلوق است، لذا به چیزی که اصلاً جزء و کل و امتداد وجود ندارد نه متناهی گفته می شود و نه نامتناهی. به عبارت دیگر "تناهی و عدم تناهی" دو معنای نقیض هم نیستند که از بودن یا نبودن هر دو محال لازم آید، بلکه مانند "ملکه و عدم" تنها و تنها از صفات اشیای متجزی و مخلوق می باشند، و خداوند تعالی که خالق تمامی اشیای دارای مقدار و اجزا و كوچك و بزرگ است ذاتاً مباین با همه آنها می باشد. لذا خالق تعالی نه كوچك است و نه بزرگ، و نه متناهی و نه نامتناهی.

نیز بر خلاف توهم برخی افراد، هیچ روایتی وارد نشده است که دلالت بر نامتناهی بودن ذات خدا داشته باشد، بلکه روایات بر این دلالت دارد که خداوند متناهی نیست، و با توجه به توضیحی که دادیم البته نامتناهی هم نخواهد بود.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

۱. النهاية والالانهاية من الاعراض الذاتية التي تلحق الكم. شرح الاشارات، ۷۶/۳.

۲. الكم عرض... ويختص الكم بخواص... الخامسة النهاية والالانهاية. بداية الحكمة، ۷۷.

بزرگی او این گونه نیست که جوانب مختلف، او را به اطراف کشانده، و از او جسمی بزرگ ساخته باشند، و عظمت او چنان نیست که اطراف به او پایان یافته، و از او جسدی بزرگ ساخته باشند، بلکه او دارای بزرگی شأن و عظمت سلطنت است.^۱

امام جواد علیه السلام می‌فرماید:

همانا جز خداوند یگانه همه چیز دارای اجزا است، و خداوند یکتا نه دارای اجزا، و نه قابل فرض پذیرش کمی و زیادی می‌باشد. هر چیزی که دارای اجزا بوده، یا قابل تصور به پذیرش کمی و زیادی باشد مخلوق است و دلالت بر این می‌کند که او را خالق می‌باشد.^۲

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

همانا خداوند تعالی جدا از خلقش، و خلقش جدا از او می‌باشند، و هر چیزی که نام شیء بر آن توان نهاد مخلوق است مگر خداوند عز و جل. و خداوند آفریننده همه چیز است، بس والاست آنکه هیچ چیز مانند او نیست.^۳

حضرت امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

اوست خداوند غیر قابل شناخت آگاه شنوای بینای یکتای یگانه بی‌مانندی که هیچ چیز از او صادر نشده، و او خود نیز از چیزی پدید نیامده، و هیچ چیزی مانند او نیست. آفریننده اشیا، و خالق اجسام، و پدید آورنده صورت‌ها است. اگر چنان بود که ایشان می‌پندارند، خالق با مخلوق و آفریننده با آفریده شده تفاوتی

۱. لیس بذی کبر امتدت به النهايات فکبرته تجسّیما، ولا بذی عظم تناهت به الغایات فعظمته تجسّیدا، بل کبر شأنًا وعظم سلطانا. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵، بحار الانوار، ۲۶۱/۴.

۲. التوحید، ۱۹۳؛ کافی، ۱/ ۱۱۶.

۳. کافی، ۱/ ۸۳.

نداشت، در حالی که او آفریننده و خالق است. فرق است بین او و اجسام و صوری که او آن‌ها را آفریده است؛ زیرا هیچ چیزی مانند او نیست، و او نیز مانند هیچ چیزی نمی‌باشد.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

اگر خداوند به صورت خلق باشد، به چه نشانه و دلیلی استدلال خواهد شد که یکی از آن دو خالق و آفریننده دیگری است؟!^۲

تفسیرات گوناگون وحدت و وجود

وحدت وجودیان هنگامی که با سیل انتقادات اهل دین و برهان مواجه می‌شوند، برای فرار از اشکالات منتقدین می‌گویند:

وحدت وجود معانی گوناگونی دارد که بعضی از آن‌ها باطل است و بعضی دیگر صحیح می‌باشد!!

اما کم‌ترین تأمل نشان می‌دهد معنای وحدت وجود يك چیز بیشتر نیست، و آن همین است که:

آنچه موجود است حقیقتی واحد است که نه آغازی دارد، نه انجामी؛ و نه ابتدایی دارد، نه انتهایی؛ و نه خالقی دارد، نه آفریننده‌ای؛ بلکه همین حقیقت واحد هر لحظه به صورتی درمی‌آید و هر آن به شکلی در تجلی و ظهور است.

۱. هو اللطیف الخیر السميع البصیر الواحد الأحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً أحد، منشیء الأشياء، ومجسم الأجسام، ومصورّ الصور، لو کان کما یقولون لم یعرف الخالق من المخلوق ولا المنشیء من المنشأ، لکنّه المنشیء، فرق بین من جسمه وصوره وأنشأه، إذ کان لا یشبهه شیء، ولا یشبهه هو شیئاً. عیون اخبارالرضا، ۱/۲۷؛ التوحید، ۱۸۵؛ بحارالانوار، ۴/۱۷۳.

۲. فإذا کان الخالق فی صورة المخلوق فبما یستدلّ علی أنّ أحدهما خالق صاحبه؟! بحارالانوار، ۱۰/۱۷۷، احتجاج، ۲/۲۳۲.

ارائه تفسیرهای مختلف برای وحدت وجود امری کاملاً صوری و ظاهری است نه درونی و محتوایی.

تذکر این نکته ضرورت دارد که از جهت اصول و مبانی، هیچ تفاوتی بین نحله‌های مختلف فلسفی و عرفانی وجود ندارد، مکتب "مشاء" و "اشراق" و "حکمت متعالیه" و "عرفان هندی" و "بودایی" و "یونانی" و "ابن عربی" و... همه یک چیز می‌گویند. بدیهی است هر کس زیر بار اعتقاد به معنای واقعی "خلقت و آفرینش الهی" نرود، و نپذیرد که خداوند متعال اشیا را بدون سابقه وجودی آن‌ها (لا من شيء) آفریده است - که البته تمامی اهل فلسفه و عرفان این چنینند - باید "ذات خدا و خلق" را عیناً یک چیز بداند، و تعدد و تغایر آن‌ها را صرفاً امری اعتباری و غیر واقعی - مانند تفاوت بین "جزء و کل" و "دریا و امواج آن" - بشمارد و بگوید:

غیرتش غیر در جهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیا شد!^۱
چون به دقت بنگری آن‌چه در دار وجود است وجوب است و
بحث در امکان برای سرگرمی است.

آن‌گاه شگفت این‌که در این دوران تهاجم لشکریان شیاطین و رواج تبلیغات پوچ و خائنانانه مخالفان تعلیم مکتب وحی و برهان از شرق و غرب، چه بسیار متفکرانی که آب به آسیاب ایشان می‌ریزند، و عمر گران‌بهای خود و دیگران را در دفاع از اوهام جوکیان هند و بنگیان روم و بافته‌های بت‌پرستان یونان و خیالات ایران باستان و مصر قدیم، و جست و جوی تفاوت‌های خیالی مکتب‌های مختلف فلسفی و عرفانی، یا تفاوت‌های موهوم و ادعایی معانی "صدور" و "تشکیک" و "تجلی"؛ یا

۱. شبستری.

۲. "ممد الهمم در شرح فصوص الحکم" حسن زاده، حسن ۱۰۷.

"وحدت وجود" و "وحدت وجود و موجود" مشغول می‌دارند! شیخ بهایی می‌فرماید:

کسی که از مطالعه علوم دینی اعراض نماید و عمرش را صرف فراگیری فنون و مباحث فلسفی نماید، دیری نباید که هنگام افول خورشید عمرش زبان حالش چنین باشد:
تمام عمر با اسلام در داد و ستد بودم
کنون می‌میرم و از من بت و زنار می‌ماند

کشف و شهود عرفا و فوید بافتگی دیگران

از آن‌جا که ادعاهای عارف‌نامان وحدت وجودی، با مقتضای عقل و برهان موافق نمی‌باشد گاهی به مذمت عقل و استدلال پرداخته، و ادعاهای خویش را به کشف و شهود مستند می‌سازند. ابن عربی در ابتدای "فصوص الحکم"، (صفحه ۴۷ - ۴۸) می‌گوید:

رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم را در اواخر محرم در خواب دیدم... در دست آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم کتابی بود، به من گفت: 'این کتاب فصوص الحکم است'، آن را بگیر و برای مردمان ببر تا از آن بهره‌ور شوند... پس... همانطور که رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم برایم بیان داشت، بر ابراز این کتاب بدون کم و زیاد[!] همت گماشتم. اینک جز آن‌چه را که به من القا می‌کند القا نمی‌کنم، و در این نوشته جز آن‌چه را که بر من نازل می‌شود نازل نمی‌دارم [!]. من پیغمبر نیستم ولی وارث و کشت‌کننده برای آخرت خویش می‌باشم. پس از خدا بشنوید... و چون آن‌چه را گفتم شنیدید پس آن را حفظ کنید... و بعد از آن بر دیگران منت بگذارید و ایشان را از آن محروم نکنید. این رحمتی است که شما را دریافته است پس به آن تن دردهید.

کیست که بپرسد: اگر او واقعا خود را مأمور عالم غیب می‌داند و معتقد است تنها چیزهایی را که از طرف خداوند! بر وی نازل! شده،

برای دیگران آورده است، و دیگران باید آن‌ها را با مُت! بپذیرند، دیگر این مطلب با ادّعای پیامبری چه تفاوتی دارد؟! و آیا تنها برای ساکت کردن معترضان نیست که می‌گوید: من پیغمبر نیستم؟! عجیب‌تر این‌که آن دیگران هم، حرف‌هایی را که حتی از پیامبران نمی‌توان پذیرفت از او می‌پذیرند!!

فلسفه‌خوانان نیز غالباً از این نکته غافلند که اولیای فلسفه و عرفان هر گاه در اقامه دلیل برای اثبات مدّعای خویش عاجز و درمانده می‌شوند با همین ادّعاهای بزرگ اذهان مخاطبان را آن چنان به تصرف درمی‌آورند که دیگر ایشان هرگز حتی سؤال نمی‌کنند: اگر این سخنان، الهامات عرشی و تأییدات ربانی است چرا خود ایشان عین همین ادّعاها را از سایر مدعیان کشف و شهود و اشراق نمی‌پذیرند، و به نقد و ابطال اشراقات و الهامات ادّعایی هم‌دیگر می‌پردازند؟!

کاملاً روشن است که این ادّعاها هیچ اساسی ندارد لذا چنانکه گفتیم خود این مدعیان، چنین سخنانی را از یکدیگر نمی‌پذیرند، و افکار و ادّعاها و نوشته‌های همدیگر را نقد و ابطال می‌کنند. ولی برخی دیگر این ادّعاها را باور کرده، بدون این‌که ذره‌ای قابلیت دفاع عقلانی در اندیشه‌های فیلسوفان و عارفان بیابند، سخنانی را که ایشان به نفع خودشان گفته‌اند پذیرفته، و نخبگان عرصه علم و تحقیق و برهان و استدلال و عقلانیت، عالمان فهیم و بیدار بزرگ را به نفهمی و جهالت نسبت می‌دهند!

برخی خیال می‌کنند که اگر مکاشفات، موافق با عقل و وحی باشد الهی می‌باشد در حالی که این مطلب نیز باطل است، زیرا گاهی شیطان مکاشفاتی موافق با عقل و وحی ارائه می‌دهد تا افراد را به سوی خود بکشاند، و درآینده از آنان برای مقاصد انحرافی خود استفاده کند. بنا بر

این جز مکتب عقل و وحی و شریعت الهی، هیچ راه دیگری کمترین ارزش و اعتباری ندارد.

اهل عرفان با دگرگون کردن اسامی تعبیرات، برای اولیای خود نبوتی به نام "نبوت مقامی" و "نبوت عامه" ساخته‌اند و می‌گویند:

در "نبوت عامه" انباء و اخبار معارف الهیه است، یعنی ولی در مقام فنای فی الله بر حقائق و معارف الهیه اطلاع می‌یابد، و چون از آن گلشن راز باز آمد، از آن حقائق انباء یعنی اخبار می‌کند و اطلاع می‌دهد. چون این معنی برای اولیاء است و اختصاص به نبی و رسول تشریعی ندارد، در لسان اهل ولایت به "نبوت عامه" و دیگر اسمای یاد شده تعبیر می‌گردد.^۱

پس به هر دوری ولیی قائم است
تا قیامت آزمایش دائم است
پس امام حی قائم آن ولی است
خواه از نسل عمر خواه از علی است

گفتنی است که غالب ادعاهای ایشان با ضرورت عقل و وحی نیز مخالف است مثلاً "ابن عربی" بر این پندار است که:

شخص او دارای مقام "ختم ولایت" بوده، از تمامی انبیا و اولیا بالاتر می‌باشد!^۲

و آنچه را که خاتم انبیا صلی الله علیه و آله وسلم و سایر پیامبران به واسطه ملک از خداوند دریافت داشته‌اند، او بدون واسطه از خداوند استفاده نموده است!^۳

ابوبکر، عمر و عثمان و عمر ابن عبد العزیز و متوکل دارای مقام

۱. نور علی نور ... "حسن زاده، حسن ۹۶، ۱۳۷۶ ش.

۲. شرح قیصری، ۱۰۸ - ۱۱۲؛ شرح خواجه محمد پارسا، ۷۵ - ۸۱.

۳. فصوص الحکم، فص شیش، ۱۱۱، طبع بیدار.

خلافت ظاهری و باطنی بوده‌اند!^۱

در شهود وی، مقام ابوبکر و عمر و عثمان از امیر المؤمنین علیه السلام برتر بوده است!!^۲

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم احدی را به عنوان خلیفه خود تعیین نفرموده است!^۳

حضرت ابوطالب علیه السلام کافر از دنیا رفته است!^۴

شیعیان اهل بیت علیهم السلام گمراه و گمراه کننده و گول خورده شیطان بوده، و دشمنی ایشان با دشمنان اهل بیت علیهم السلام از خدعه‌های شیطان در مورد ایشان می‌باشد.^۵

در کشف و شهود، حقیقت شیعیان مانند سگ و خوک دیده می‌شود!^۶

حق را دو بار در خواب دیدم که به من می‌گفت: بندگان مرا به سوی خیر راه بنمای!!^۷

شیخ الفلاسفه ابوعلی سینا، عمر بن خطاب را از امیرالمؤمنین علی علیه السلام عاقل تر می‌داند و می‌گوید:

اگر امامت و خلافت دائر بین دو نفر شد که یکی عاقل تر و سیاست مدارتر باشد و دیگری عالم تر، باید آن کس که عاقل تر است مقدم شود، و آن کس که عالم تر است وزیر و کمک کار او گردد،

۱. فتوحات، ۲ / ۶.

۲. فتوحات مکیه، ۳.

۳. فصوص الحکم، ۱۶۳.

۴. فصوص الحکم، ۱۳۰، فتوحات، ۵۳۲/۳.

۵. فتوحات، ۲۸۲/۱؛ ۲۸۰/۴.

۶. فتوحات مکیه، ۲ / ۸؛ ۱۱ / ۲۸۷.

۷. فتوحات مکیه، ۱ / ۳۳۴، سطر ۱۹.

همان‌طور که عمر و علی چنین کردند!!^۱

بزرگ صوفیان و عارفان "غزالی" هم مدعی است که خدا را در خواب دیده است و برای این که یقین کند آیا واقعا خدا را دیده است یا شیطان را، از خود او پرسیده است که: آیا تو شیطان هستی که با من سخن می‌گویی؟ ولی آن کس گفته است: نه، من خدایم؛ و او از همین‌جا فهمیده است که واقعا خدا را در خواب دیده است نه شیطان را!!^۲

به راستی آیا این همه تناقضات روشن و مغالطات آشکار که در سخنان معتقدین به وحدت خالق و مخلوق و مدعیان کشف و شهود موجود است، و این همه نقد و اشکال‌هایی که خود ایشان بر یکدیگر دارند، گویای این است که - پناه بر خدا - خداوند و مأموران عالم غیب بر خطا و اشتباه و دارای عقاید متناقض و گوناگون!! می‌باشند، یا این‌که نشان‌گر این است که الهام‌گران به ایشان کسانی دیگرند، و این سیران گرداب تفکر در امر شناخت ذات غیر قابل شناخت خداوند، دستخوش امواج خیالات خویش و وساوس آن موجودات ناشناخته و مرموز می‌باشند. قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ﴾^۳

﴿هَلْ أَتَيْنَكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴾^۴

امام صادق علیه السلام در باره فردی که مدعی ارتباط با عالم

۱. نص کلام او این است: فصل فی الخلیفه والامام... فیلزم أعلمهما أن یشارک أعقلهما، ویعاضده، ویلزم أعقلهما أن یعتضد به ویرجع إلیه، مثل ما فعل عمر وعلی! الشفاء، ۴۵۱ - ۴۵۲.

۲. رجوع کنید به الغدیر، ۱۱ / ۱۵۹.

۳. انعام، ۱۲۱.

۴. شعراء، ۲۲۱ - ۲۲۲.

غیب^۱ بوده است فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: همانا شیطان در بین زمین و آسمان تحت سلطنتی بر نهاده و به عدد ملائکه یارانی برگزیده است، پس چون کسی را به سوی خویش دعوت کند و آن کس او را پاسخ گفته و مردمان پیرو او گردند، بر او تجلی می‌کند و او را به سوی عرش خویش بالا می‌برد.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

هیچ شب و روزی نیست مگر این‌که تمامی جنیان و شیاطین، امامان گمراهی و ضلالت را دیدار کرده... برای ایشان سخنان ناروا و دروغ می‌آورند. لذا آن امام ضلالت هر روز می‌گوید که چنین و چنان شهود کرده‌ام.

پیداست که هرگز خضوع و خشوع و عبادت و اشک و آه و گریه و... دلیل بر حقانیت کسی نیست و باید در این مورد عقاید اشخاص را مورد ملاحظه قرار داد که آیا موافق مذهب حق و عدل می‌باشد یا نه.

امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند:

۱. برای آگاهی از انحرافات سردمداران و پایه‌گذاران تصوف و عرفان، و اینکه تمامی ایشان از مخالفین مکتب اهل بیت علیهم السلام می‌باشند، رجوع کنید به کتاب‌های: اثنا عشریه، تحفه الاخیار، و...

۲. إن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: إن إبليس اتخذ عرشاً فی ما بین السماء والارض، واتخذ زبانية بعدد الملائكة. فإذا دعا رجلاً فأجابہ وطئ عقبه وتخطت إليه الاقدام ترائی له إبليس ورفع إليه. اختیار معرفة الرجال، ۳۰۳، بحار الانوار، ۲۵ / ۲۸۲.

۳. ليس من يوم ولا ليلة إلا وجميع الجن والشيطان تزور أئمة الضلال... فأتوه بالافك والكذب حتى يصبح فيقول: رأيت كذا وكذا. بحار الانوار، ۲۵ / ۸۲؛ ۶۰ / ۱۸۴، از کافی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس عملش بر اساس بدعت باشد شیطان مانع عبادت او نشده، او را به خشوع و گریه وامی‌دارد.^۱

ارزش کشف و شهودهای عارفانمان

در جوامع مختلف انسانی - چه اهل دین و ایمان باشند، و چه اهل شرك و الحاد و بی‌دینی - افرادی پیدا می‌شوند که به انجام کارهای خارق‌العاده شناخته شده‌اند، و با به چنگ آوردن نیروهایی در رابطه با شیاطین و جنیان به اظهار قدرت یا گره‌گشایی از مشکلات دیگران می‌پردازند. این افراد خطرناک، در نهان ولایت شیاطین را پذیرفته و به کمک ایشان اموری را که در نظر ساده‌لوحان اموری الهی می‌نماید انجام می‌دهند.

از آن‌جا که این گروه در بین مسلمانان و پیروان ادیان نمی‌توانند به‌طور صریح دیگران را به سوی شیاطین دعوت کرده، و از ایشان پیمان بر ولایت آن‌ها بگیرند، به‌طور سر بسته به ایشان می‌گویند: "این دعا یا این عمل را باید با اجازه من یا با اجازه فلان پیر و قطب انجام دهی و گرنه این دعا و عمل را اثری نیست!" مریدان ساده‌لوح هم نادانسته ولایت ایشان را تحت این عنوان مجمل می‌پذیرند، و اثرات گره‌گشایی و کمک‌رسانی آن موجودات مرموز را به حساب خداوند و کارگزاران الهی عالم غیب می‌گذارند!

هر انسان عاقلی با اندک تأملی می‌فهمد که دعا و مسئلت از درگاه الهی منوط به اجازه و اذن هیچ شیخ و پیر و مرادی نبوده، و انجام این

۱. من عمل فی بدعة خلاه الشیطان والعبادة وألقى علیه الخشوع والبكاء. بحار الانوار، ۶۹ / ۲۱۶، از نوادر راوندی قده.

اعمال هرگز نشانه ارتباط با خدا و دین و مذهب و اعتقادات صحیح نبوده، و آن‌ها را هر بی‌دین، یا مشرکی هم انجام می‌دهد و تنها شرط اساسی آن اتصال با نیروهای پنهان از چشم مریدان است، و هیچ تفاوتی نمی‌کند که آن نیروها شیاطین باشند یا جنیان یا چیز دیگر.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

هرگز گول کسانی را مخور که نمازهای طولانی به جا می‌آورند و بر روزه گرفتن مداومت دارند و صدقه می‌دهند و خیال می‌کنند که توفیق الهی شامل حال آن‌هاست!... به خدا سوگند می‌خورم شنیدم که رسول خدا می‌فرمودند: هر گاه شیطان گروهی را به کارهای زشت - مانند زنا و شراب‌خواری و ربا و گناهانی مانند آن‌ها - وادارد، عبادت شدید و خشوع و رکوع و خضوع و سجود را هم محبوب آن‌ها می‌سازد؛ سپس آن‌ها را به پذیرش ولایت امامان غیر معصومی که مردم را به سوی آتش می‌خوانند و روز قیامت بی‌یاور خواهند بود و امی دارد.^۱

برای شناخت تفاوت‌های سحر و جادو، با معجزات انبیا علیهم السلام، باید دانست کسی که کار خارق العاده‌ای به عنوان معجزه انجام می‌دهد، اگر ادّعای مناصب الهی مانند امامت یا نبوّت را نداشته باشد ما اصلاً نیازی به شناختن او نداریم، ولی اگر ادّعای مناصب الهی مانند امامت یا نبوّت داشته باشد، چنان‌چه دروغ‌گو باشد، خداوند تعالی او را رسوا می‌نماید، چرا که در غیر این صورت بندگان که گمراه می‌شوند معذور خواهند بود، مگر این‌که دروغ‌گو بودن او به دلیلی دیگر - مانند دلیل ختم نبوّت، یا فسق و فجور آشکار او - معلوم بوده، و نیازی به رسوا نمودن او نباشد.

عرفان‌های نو ظهور و نو معنویت گرایان!

هیچ تفاوتی بین عرفان‌های نو ظهور و باستانی و شرقی و غربی و یونانی و هندی و مصری و اروپایی و مسیحی و یهودی و سرخ‌پوستی و اسلامی و سنی و شیعی جز در مقام ادّعای واهی و توخالی و ظاهری وجود ندارد، چرا که نو معنویت‌گراها نیز گویند:

خداوند، از شدت حضور، پنهان است... او در بیرون ماست، او در درون ماست، او از بس که هست، و همه جا و همه چیز را از خود سرشار کرده است، دیده نمی‌شود! ماهی شیدا، در دریا، به دنبال آب می‌گردد. ماهی از آب است. و در آب می‌رود و در آب می‌خوابد. بدیهی است که ماهی، بدین گونه، در طلب بی پایان آب بماند! ... منزل ما، سفر بی پایان دیدار سیمرغ است... خدا با ماست. خدا در ماست!!^۱

"اوشو" می‌گوید:

خدا جدا از شما نیست خدا نهایت هستی شماست... مثل یک رقص که از رقصش جدا نیست.^۲

خداوند در همه جا هست پس چگونه می‌تواند در آن بت‌ها نباشد. پس او در یک بت سنگی نیز هست. اگر او در یک قطعه سنگ معمولی وجود دارد، چرا در یک سنگ کنده‌کاری شده نباشد؟^۳

سای بابا:

شما همه او هستید و او همه شما. همه انسان‌ها جزئی از خدای واحدند... من او هستم... شما همه سلول‌های زنده‌ای در بدن

۱. مسیحا برزگر.

۲. آفتاب و سایه‌ها؛ محمد تقی فعالی، ۱۴۰؛ از اوشو، راز بزرگ، ۱۴۷، ۱۵۷.

۳. آفتاب و سایه‌ها؛ فعالی، ۱۴۲، از: اوشو، راز.

خداوندید.^۱

یوگا:

ما با پروردگار همه جا ناظر و حاضر یکی هستیم... ما اکنون به همان اندازه جزئی از او هستیم که در آینده خواهیم بود.^۲

عرفان مسیحی:

خداوند از حیث وجودش، همان طبیعت است... او اساس و جوهر همه چیز است و او همان ذات طبیعت است.^۳

عرفان یهودی (کابالا):

از خداوند نوری الهی ناشی می‌شود. این نور از مرکز الهی مشیت است که از آن دو شیء حکمت و علم تراوش می‌کند. از ترکیب این دو که یکی مذکر و دیگری مؤنث است، لطف و قوت زائیده می‌شود و از ترکیب آن دو که یکی مذکر و دیگری مؤنث است جمال به وجود می‌آید. و بالاخره از لطف و قوت و جمال، جهان هستی صورت وجود می‌گیرد. انسان هم که دارای تمام اوصاف و کمالات است در حقیقت عالم صغیر است.^۴

عرفان سرخ پوستی (مکزیک):

دنیا بی که ما مشاهده می‌کنیم توهمی بیش نیست.^۵

دنیا نه وجود خارجی دارد و نه واقعیت... بنابراین هر کس خالق

۱. آفتاب و سایه ها، ۱۴۲.

۲. آفتاب و سایه ها، ۱۸۱.

۳. آفتاب و سایه ها، ۲۹۹.

۴. آفتاب و سایه ها، ۱۸۳.

۵. آفتاب و سایه ها، ۳۰.

بودش خویش است.^۱

تنها زمانی می‌توانیم به کل مطلق و بودش حقیقی برسیم که ذهن خود را خاموش کنیم و تمام تصاویر ذهنی خود را نادیده بگیریم.^۲

دیگری از رهبران عرفان‌های نو ظهور می‌گوید:

فقط یک حقیقت مطلق وجود دارد و غیر از آن همه چیز مجازی است... عرفا نیز به مجاز بودن عالم هستی، آگاهی کامل داشته‌اند...

جز خیالی، چشم تو هرگز نبیند از جهان
از خیال جمله بگذر تا جهان آید پدید (عطار)

... مولانا صحبت از آن دارد که عوامل مجازی خود را به ما تحمیل نموده و به شکل 'هست' ظاهر شده و جای هست حقیقی را گرفته‌اند...

غیر خدا، در دو جهان هیچ نیست
هیچ نگو غیر، که آن هیچ نیست
این کمر هستی موهوم را
چون بگشایی، به میان هیچ نیست

سایر عرفای ایران نیز، همگی این نظر را داشته‌اند...

نقش و خیالی است که عالم خوانند
معنای سخن، محققان می‌دانند

... شیخ محمود شبستری نیز به روشنی به 'وهم' بودن آنچه که با آن سر و کار داریم، اشاره دارد:

تو در خوابی و این دیدن، خیال است
هر آنچه دیده‌ای از آن مثال است

۱. آفتاب و سایه ها، ۲۲۳.

۲. آفتاب و سایه ها، ۱۸۲.

به روز حشر چون گردی تو بیدار
بیینی کین همه، وهم است و پندار

عرفای ما همگی به صراحت عنوان می کنند که آنچه را می بینیم،
خواب و خیال است و ما در واقع مانند کسی هستیم که در خواب به
سر می برد...

فلسفه و عرفان و مسأله جبر

یکی از اصول و قواعد مسلّم فلسفی این است که هر امری باید به
نحو جبری و قطعی و غیر قابل تخلف به دنبال امر دگر پیدا شود (قانون
جبر علی و معلولی). ایشان پیدا شدن اختیار و اراده انسان را - به
عنوان یکی از اجزای علت تامه فعل اختیاری - نیز مشمول همین قانون
می دانند. بدیهی است با اعتقاد به چنین قانونی باید به طور قطعی
پذیرفت که هیچ فاعلی در فعل خویش دارای اختیار واقعی نبوده و
تمامی افعال به نحو جبر و ضرورت تحقق می یابد. فلسفه می گوید:

همه چیز به نحو ضرورت و وجوب تحقق می یابد.^۱

غیر از واجب بالذات، همه ممکنات حتی افعال اختیاری، فعل
خداوند است که بدون واسطه یا با واسطه از آن او می باشد.

قبلا دانستی که فاعلیت طولی بوده و فعل دارای انتسابی فعلی به
معنای ایجاد به خداوند است، و دارای انتسابی به معنای قیام عرض به
موضوعش نسبت به انسان مختار می باشد.^۳

۱. الشیء ما لم یجب لم یوجد. اسفار، ۳/۲۸۰؛ بدایه، ۴۷؛ نهایه، ۵۸.

۲. ما من شیء ممکن موجود سوی الواجب بالذات حتی الافعال الاختیاریه،
إلا وهو فعل الواجب بالذات، معلول له بلا واسطه أو بواسطه أو وسائط. طباطبائی،
محمد حسین: نهایه الحکمة، ۳۰۱.

۳. قد عرفت أن الفاعلیة طولیة ولل فعل انتساب إلى الواجب بالفعل بمعنی الایجاد
وإلی الانسان المختار بمعنی قیام العرض بموضوعه. طباطبائی، نهایه الحکمة، ۳۰۳.

بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم
 بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم
 که من دل‌شده این ره نه به خود می‌پویم
 در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند
 آن‌چه استاد ازل گفت بگو می‌گویم
 من اگر خارم اگر گل چمن‌آرایی هست
 که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم

در کتاب "الهی نامه" نیز آمده است:

جز این نمی‌شد، با که درآویزیم؟^۱

در این زمینه عرفان پا فراتر گذاشته گوید جز ذات خدا هیچ
 موجود دیگری نیست که سخن از جبر یا اختیار آن در میان آید!

کدامین اختیار ای مرد جاهل
 کسی را کاو بود بالذات باطل
 چون بود توست یکسر جمله نابود
 نگویی اختیارت از کجا بود
 هر آن کس را که مذهب غیر جبر است
 نبی فرمود کاو مانند گیر است^۲

پیر قونیه مولوی هم مطابق با مکتب سایر جبری مسلمان سنی و
 هم مذهب خویش، "ابن ملجم"، شکافنده شریان‌های مقدس خون خدا
 را، آلت حق می‌شمارد! و بزرگ جنایت او را - که روی تاریخ بشریت
 را سیاه کرده است - غیر قابل طعن و ملامت می‌داند!! و به هواداری از

۱. حسن‌زاده آملی، حسن: الهی نامه.

۲. مجموعه آثار محمود شبستری، ۱۳۷۱ شمسی، ۸۷ - ۸۸ مثنوی گلشن راز.

خوارج و نواصب^۱ از زبان امیر عالم وجود، خطاب به "ابن ملجم"
می‌سراید:

من همی گویم بر او جفّ القلم
زان قلم بس سرنگون گردد علم
هیچ بغضی نیست در جانم ز تو
زان که این را من نمی‌دانم ز تو
آلت حقّی تو، فاعل دست حق
کی زنم بر آلت حق طعن و دق
لیک بی‌غم تو، شفیع تو منم
خواجه روحم نه مملوک تنم^۲

همو در دفاع از مکتب اهل جبر می‌گوید:

خلق حق افعال ما را موجد است
فعل ما آثار خلق ایزد است^۳

۱. "شمس تبریزی"، مقام معرفت و خوف و خشیت برترین بانوی خلقت، و یکتا کفو امیر عالم آفرینش، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را خوار و پست شمرده، می‌گوید:

فاطمه رضی الله عنها عارفه نبود، زاهده بود. پیوسته از پیغمبر حکایت دوزخ پرسیدی. نقدی بر مثنوی، ۹۲، به نقل از مقالات شمس، ۱۵۱ - ۳۴۱.

آری این است مقامات ادّعایی عارفان واصل، و پیران تصوف و عرفان!! و این است علایم واضح و آشکار عداوت و دشمنی ایشان با پاکان آفرینش، تا دیگر هرگز کسی جسارت‌های بی‌شرمانه آنان را حمل بر تقیه نکند، و ایشان را از شیعیان آل الله در شمار نیاورد!

۲. مثنوی، تصحیح: استعلامی، محمد، دفتر یکم، ۳۸۶۶ - ۳۸۶۸.

۳. مثنوی، تصحیح: استعلامی، محمد، دفتر یکم، ۱۴۹۲ - ۱۵۰۳.

در کتاب "رسائل توحیدی" آمده است:

در جهان خارج هیچ فعلی نیست مگر فعل خداوند سبحان، و این حقیقتی است که برهان و ذوق هر دو بر آن دلالت دارد.^۱

و در کتاب "خیر الاثر در رد جبر و قدر" آمده است:

فاعل، در هر موطن اوست، و موثری جز وی نیست.^۲

جبر و اختیار از نگاه و می

مقتضای قواعد و مبانی فلسفی و عرفانی جز جبر و نفی اختیار چیزی نیست، اما بدیهی است که چنین عقیده‌ای بر اساس ضرورت عقل و برهان و نصوص مکتب وحی باطل می‌باشد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم می‌فرمایند:

در آخر الزمان گروهی باشند که گناهان و معاصی را انجام دهند و گویند که خداوند آن را بر ایشان مقدر فرموده است. کسی که ایشان را رد کند مانند کسی است که در راه خداوند شمشیر کشیده باشد.^۳

حضرت رضا علیه السلام می‌فرمایند:

هر کس به تشبیه و جبر اعتقاد داشته باشد مشرک است و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم.^۴

۱. طباطبایی، محمد حسین: رسائل توحیدی، ۸۱.

۲. حسن‌زاده آملی، حسن: خیر الاثر در رد جبر و قدر، ۱۹۹.

۳. یکون فی آخر الزمان قوم يعملون المعاصی ویقولون إن الله قد قدرها علیهم، الراد علیهم کشاهر سیفه فی سبیل الله. بحار الانوار: ۵ / ۴۷.

۴. من قال بالتشبيه والجبر فهو کافر مشرک، ونحن منه براء فی الدنيا والاخرة. بحار الانوار: ۲۵ / ۲۶۶، به نقل از عیون الاخبار شیخ صدوق.

فلاسفه یونان اهل تومید و افلاق بودند

یا بت پرست و ضد افلاق؟!

شناخت اکثر مدافعان فلسفه در مورد فلاسفه یونان، مانند سقراط و افلاطون و ارسطو و... از طریق فارابی و ابن سینا و امثال ایشان است، و آن‌ها نیز گاهی با چندین واسطه، از ترجمه‌هایی از کتاب‌های یونانیان استفاده کرده‌اند که توسط مترجمان دستگاه خلافت اموی و عباسی صورت یافته و اصلاً قابل اعتماد نیست، به همین جهت یونانیان را شخصیت‌هایی الهی پنداشته‌اند. در حالی که مراجعه صحیح به کتاب‌های ایشان روشن می‌کند که افراد مورد اشاره گروهی بت‌پرست، و معتقد به خدایان بی‌شمار، و منکر معاد و نبوت انبیا بوده، از جهت اخلاق اجتماعی و خانوادگی و فرهنگی نیز از پست‌ترین ملل جهان در شمارند.

نیز ایشان افرادی هم‌جنس‌باز و اشتراکی - حتی در مورد زنان و فرزندان! - بوده، در بازار سیاست هم دارای این فرهنگ می‌باشند که می‌گوید: "حق با کسی است که زور بیشتر دارد!" و "تفرقه بینداز و حکومت کن".

بازی‌گری‌های ضد اخلاق المپیک، و انتخاب ملکه زیبایی و امثال آن نیز از جنایت‌های دیگر ایشان به بشریت است. لذا مطالب ذیل را (که گزینشی بسیار مختصر از کتاب "کنکاشی در تبار فلسفه یونان" است) مرور کنید:

ارسطو به پیروی از افلاطون و اساتید او بت‌پرست بوده است و خدایان یونان را مورد ستایش قرار می‌دهد. هلن روسپی، در یونان مورد ستایش و حتی پرستش قرار می‌گیرد. افلاطون به ترویج زنا و بی‌بند و باری، و شراب‌خواری و مستی (۶۵۴ قوانین)، و شرک و پرستش بتان زشت و شهوت‌پرست مستقر در کوه المپ (۴۱ تیمائوس)، و ترویج همجنس‌بازی (۲۳۹ فایدروس و ضیافت)، و این‌که همه زنان

متعلق به همه مردان باشند (۷۳۹ قوانین). معتقد است، و معیار تربیت خوب، را رقص و موسیقی (۶۵۴ قوانین) می‌داند. و پس از مرگ به تناسخ اعتقاد دارد (تیمائوس، ۹۱ - ۹۲).

افلاطون خدایان کوه المپ را با تمام ضعف‌هایشان می‌پذیرد و می‌گوید: مگر دیوانه باشیم که دست التماس به درگاه همه خدایان برنداریم. (تیمائوس/۲۷)

در رساله مهمانی افلاطون وقتی سخن از عشق به همجنس به میان می‌آید اروس خدای عشق مورد ستایش قرار می‌گیرد. در کتاب قوانین او سخن از ستایش دیونیزوس خدای شراب و مستی است. وقتی سخن از جنگ است ذکر خدای جنگ به میان می‌آید. نیایش و ستایش خدایان در تمام آثار افلاطون و ارسطو دیده می‌شود، و حتی سقراط خود را فرستاده آپولون یکی از خدایان می‌داند.

ویل دورانت در مورد آکادمی افلاطون می‌گوید: آکادمی یک انجمن اخوت مذهبی بود که در خدمت پرستش خدایان قرار داشت. (۵۷۲ / تاریخ تمدن - رنسانس).

افلاطون معتقد به اشتراک جنسی است و همه مردان را مال همه زنان می‌داند (قوانین ش ۷۳۹). و شراب را سعادت بزرگ و هدیه دیونیزوس خدای مستی می‌داند (قوانین ش / ۶۴۶). تجاوز به سرزمین دیگران و استعمار را تجویز می‌نماید (جمهوری ش ۳۷۳) و زناشوئی برادر با خواهر را جایز می‌شمارد. (جمهوری ش ۴۶۱). و معتقد است انسانها پس از مرگ به بت‌ها باز می‌گردند (تیمائوس ۴۱). از دیدن پسران زیبا لذت می‌برد و رسماً به همجنس بازی می‌پردازد و آن را تجویز می‌نماید. (مهمانی، ۴۳۰؛ فایدروس، ۲۳۹).

کتاب رحیق مختوم می‌نویسد: تلقی و دریافتی که حکمای اسلامی از این راه نسبت به افلاطون به دست آورده‌اند این است که او حکیمی موحد است که در روزگار گسترش کثرت‌های اساطیری و دیدگاه‌های مشرکانه، بر گذر از ظواهر طبیعی و مادی، و وصول به حقایق و صور

ازلی همّت ورزیده، و علاوه بر طریق تصفیّه و شهود قلبی، با استعانت از برهان و استدلال مفهومی، به حراست از مرزهای توحید که حاصل تعلیم انبیا سلف بوده پرداخته است. (رحیق مختوم، جوادى آملی، بخش اوّل از جلد دوّم، ۲۶۹).

فضائلی که برای ارسطو ساخته شده است محتاج خرمن‌ها کاغذ و از حیثه وسع ما خارج است، در فضیلت او! همین بس که بعضی از معاصرین مثل دینانی و صاحب کتاب مُثُل و مثال به نبوت او معتقد شده است.

در مسابقه ملکه زیبایی، زنان زیبا صورت و قد و سینه و اُسافل اندام را به مسابقه می‌گذارند، و هیأت داوران مرد ملکه زیبایی را که غالباً غربی است برمی‌گزینند. این کار زشت نیز ریشه‌ای یونانی رومی [تحت تعلیمات فلاسفه ایشان] دارد. سقط جنین نیز مثل دیگر کارهای ناپسندیده ریشه‌ای یونانی دارد. روسپیگری و فاحشگی به صورت رسمی، و سربازی زن، بدین معنی که زنان نیز باید دوشادوش مردان بجنگند و حتی در ورزش‌ها با بدن‌های برهنه و عریان شرکت کنند. (ش ۴۵۷ جمهوری) نیز ریشه‌ای یونانی دارد.

یونانی‌ها هیچ‌گونه عقیده‌ای به توحید و نبوّت و روز حساب و کتاب یا معاد نداشتند، چنانکه افلاطون انسان‌ها را از اخلاف خدایان (بت‌های کوه المپ) می‌داند و معتقد است که در این دنیا انسان‌های بدکار بعد از مرگ به صورت حیوانات درمی‌آیند. (تیمائوس / شماره ۹۲)، و انسان‌های خوب به خدایان می‌پیوندند (تیمائوس، شماره ۴۱) و خدا می‌شوند. (جمهوری شماره ۴۶۹). افلاطون در کتاب قوانین می‌گوید:

بهترین سازمان اجتماعی و کامل‌ترین حکومت‌ها و شایسته‌ترین قوانین را در جامعه‌ای می‌توان یافت که... نه تنها همه اموال، بلکه زنان و کودکان نیز میان همه مردم مشترک باشند، و مالکیت شخصی از هر نوع و به هر کیفیت از بین برده شود. (قوانین ۷۳۹).

افلاطون، در کتاب جمهوری در مورد اشتراک در زنان و کودکان

می‌گوید: زنان پاسدار باید متعلق به همه مردان پاسدار باشند و هیچ یک از آنان نباید با مردی تنها زندگی کند. کودکان نیز باید در میان آنان مشترک باشند پدران نباید کودکان خود را از میان آنان تمیز دهند و کودکان نیز نباید پدران خود را بشناسند. (جمهوری / ۴۵۷).

پال‌رسل کتابی دارد بنام صد هم‌جنس‌باز مشهور؛ او در آن کتاب بعد از ذکر سقراط و افلاطون و ارائه مدارک، فصلی را نیز به اگوستینوس و فرانسیس بیکن اختصاص داده است. جواهر لعل نهرو می‌گوید: از ادبیات یونانی به خوبی پیداست که روابط جنسی با هم‌جنسان و لواط بد شمرده نمی‌شده است در واقع این روابط صورت عاشقانه هم پیدا می‌کرده است. ظاهراً صورت ادبی این شده بود که معبود و معشوق به صورت جنس نر نمایانده شود و مرد باشد...

هرودت مورخ یونان باستان با افتخار تمام می‌گوید: (پارسی‌ها) روابط جنسی با پسران را از یونانیان آموخته‌اند. (تاریخ هرودت، هدایتی، ۱۳۵). افلاطون در کتاب مهمانی از خدای عشق نام می‌برد و می‌گوید: روس که با آفرودیت پیوند دارد از مردی تنها پدید آمده است و در ایجاد او زنی سهم نبوده از این رو روی با پسران دارد و کسانی که از او الهام می‌یابند تنها به پسران دل می‌بازند که طبعاً هم خردمندتر از زنانند و هم نیرومندتر از آنان. (ش ۱۸۱ مهمانی).

فلسفه و عرفان و عشق مجازی

گونه‌ای از نظریات انحرافی جنسی فلسفه یونان، با عنوان "عشق مجازی" به بسیاری از مکاتب فلسفی و عرفانی راه یافته است. عالم جامع و متبحر آقا محمد علی بن علامه وحید بهبهانی می‌گوید:

از جمله بدع محرمه صوفیان تعشق است با امردان و نامحرمان زنان... خضرویه عاشق بایزید بوده و بایزید جوانی بود که در صورت و معنی در حد کمال بود، و هر روز عشق او در تزايد بود... و نجم‌الدین عاشق شیخ مجد الدین بغدادی بود... و شیخ عطار عاشق پسر کلانتر

قریه کندشین نیشابور بوده... و محیی الدین عربی عاشق صدر الدین قونوی بود... و شمش تبریزی عاشق پسر ترسایى بود... و شیخ نجم الدین در همدان عاشق جوانی زرگر بود تا چنگیزیان آن پسر را کشتند. و مولوی رومی از حوالی زرکوبان می‌گذشت از آواز ضرب مطرب به رقص در آمد. و شیخ صلاح الدین همچون آفتابی از دکان بیرون آمد و سر در قدم مولوی نهاد، و ملا عاشق جمال او شد... و حکیم سنایی عاشق پسر قصابی شده... و زنده پیل احمد جام عاشق جوانی از فرزندان شیخ شهاب الدین سهروردی بود... و شیخ محمود شبستری عاشق ابراهیم نامی از اقربای شیخ اسماعیل سیسی بود، و او حُسنی غریب داشت.

خلاصه‌ای از مطالب ملاصدرا در این باره این است:

در بیان عشق به پسر بچه‌های با نمک و زیباروی:

بدان که نظرات فلاسفه در این عشق، و پسندیده و ناپسند بودن آن متفاوت است. آنچه که با نظر دقیق می‌توان گفت این است که چون که این عشق در وجود بیشتر ملّت‌ها به نحو طبیعی موجود است پس ناگزیر باید نیکو و پسندیده باشد. به جان خودم قسم، این عشق نفس انسان را از دردسرهای سختی‌ها نجات می‌دهد و همّت انسان را به یک چیز مشغول و معطوف می‌کند که آن عشق زیبایی انسان است که در آن مظهر خیلی از زیبایی‌های خداوند است. و به همین دلیل برخی از مشایخ و بزرگان عرفان پیروان خود را امر می‌کردند که اوّل این راه باید عاشق شوند.

زمانی نهایت آرزوی عاشق برآورده می‌شود که به او نزدیک شود و با او هم صحبت گردد و با حصول این مطلب چیز بالاتری را می‌خواهد و آن این است که آرزو می‌کند ای کاش با معشوق خلوت کرده و بدون حضور شخص دیگری با او هم صحبت گردد، و باز با برآورده شدن این حاجت می‌خواهد که با او هم آغوش گشته و او را

بوسه‌باران کند، تا می‌رسد به جایی که آرزو می‌کند که ای کاش با معشوق در یک لحاف و رختخواب قرار گیرد و تمام اعضای خود را تا جایی که راه دارد به او بچسباند، و با این حال آن شوق اولیه و سوز و گداز نفس بر جای خود باقی است، بلکه به مرور زمان اضافه نیز می‌گردد کما این که شاعر نیز بر این مطلب اشاره کرده است:

با او معانقه [در آغوش گرفتن] کردم باز هم نفسم به او مشتاق است و آیا نزدیک‌تر از معانقه و در آغوش گرفتن چیزی تصوّر دارد؟! و لب‌های او را مکیدم شاید حرارت درونی من از بین برود اما با این کار فقط هیجان درونیم افزایش یافت. گویا تشنگی من پایان‌پذیر نیست مگر که روح من و معشوقم یکی شود.

نقد مکتب تفکیک

میرزا مهدی اصفهانی، مؤسس مکتب تفکیک یا مکتب معارف خراسان که گاهی برخی از پیروانش آن را روش فقهای امامیه می‌شمارند، مدت‌های مدیدی از عمر خویش را به سیر و سلوک‌های عرفانی وحدت وجودی سپری نمود، سپس از نجف اشرف به مشهد مقدس نقل مکان نموده، با ادّعای توبه و بازگشت از مطالب فلسفی و عرفانی، به نقد فلسفه و عرفان پرداخت و شاگردانی تربیت کرد، اما تأمل در خور نشان می‌دهد که مکتب ایشان گرچه تحت عنوان نقد و ابطال فلسفه و عرفان شهرت یافته است، ولی بر خلاف این شهرت، مطالبی تحویل داده است که عیناً همان مطالب فلاسفه و عرفا می‌باشد،^۱ و با مبانی مکتب عقل و وحی و اعتقادات فقها و علمای بزرگوار شیعه کاملاً مباین است. چنان که:

الف) نظریه مکتب ایشان این است که جز وجود خداوند هیچ

۱. اسفار، ۱۷۱/۷.

۲. مرحوم کمپانی مکرراً می‌فرمودند: میرزا مهدی اصفهانی همان مطالب فلاسفه را به عنوان مطالب مخالف فلسفه تحویل می‌دهد. (فایل صوتی سند موجود است).

وجودی در کار نیست. و خداوند نمی‌تواند هیچ چیزی خلق نماید، و الا لازم می‌آید وجود خودش محدود شود.

ب) در مکتب مذکور پیمودن راه استدلال عقلی و برهانی، و کسب یقین به معارف الهی از طریق آن، صرفاً ضلالت و گمراهی و طریق مجانین است، در این مکتب تمامی تصوّرات و تصدیقات، ضلالت و جهالت است. و حتی در مورد معرفت واقعی خداوند باید در حالت نفی تعقل و تفکر، کنه وجود خداوند را در وجود خود یافت و وجدان کرد. و اینک تفصیل مطالب ایشان در دو فصل:

فصل اول: ومدت و وجود و انکار معنای حقیقی خلقت

تفکیکیان در طریق معرفت خداوند تعالی و رابطه خالق و خلق، دقیقاً همان راهی را می‌روند که فلاسفه رفته‌اند، چرا که ایشان نیز منکر معنای حقیقی خلقت و آفرینش بوده، و وجود اشیا را به نفس وجود خدا می‌دانند، نه به آفرینش الهی. چنان‌که می‌گویند:

کائنات از جهت ذات، بدون این‌که جعل و آفرینشی در کار باشد موجود و محقق به خدایند. و همین است جاعلیت ذاتی بدون فعل خداوند... ذات مجعولاتی که به این غیر موجودند مجعولیت ذاتی می‌باشد بدون این‌که جعل و فعل و تأثیر و مانند این‌ها باشد.^۱

هر گاه به این وجود [صادر اول] از نظر شکل و صورت و این بودن آن نگاه کنی، ناچار باید آن را نور محمد و مخلوق بدانی و حق نداری بگویی که آن خداست... و اگر نظر به اصل نوریت و وجود آن کنی و از تعین و شکل آن چشم‌پوشی، به طور کلی از خلق صرف نظر کرده

۱. ان حيث ذات الكائنات هو الكون والتحقق به بلا جعل... وهذه هو الجاعلية الذاتية بلا فعل منه تعالى... يكون حيث ذات المجعولات بهذا الغير مجعولة بالذات... بلا جعل ولا فعل ولا تأثير ولا غيرها. ميرزا مهدی اصفهانی، معارف القرآن.

و به خدا توجه نموده‌ای.^۱

غیر از خدا و وجود او هیچ چیزی نیست و گر نه لازم می‌آید خدا محدود باشد. ^۲ هیچ وجودی نیست مگر وجود خدا.

قاعده (سنخیت) در اعطای حق، کمالات نوری را، جاری است، انوار علم و حیات و سایر کمالات نوری علم ذاتی حق و اشراقات ذاتیه ^۴ اوست.

یک قسمت از جهات کمال انسان مانند حیات و علم و قدرت قوام وجودی به ذات مبدأ دارد یعنی محتاج به قیوم است و در هر آنی باید اعطا و افاضه شود.^۵

حقیقت انسان علم نیست... علم و عقل خارج از حقیقت انسان است... حقیقت علم نور مجرد است... عقل نوری است خارج از حقیقت روح که روح، گاهی فاقد و گاهی واجد آن گردد.^۶

نور خدا همیشه مطلق غیر متعین است، در عین این که این

۱. كلما توجهت إلى هذا النور بوجه الهدية لا مناص لك من القول بأنه نور محمد ومخلوق... ولو نظرت إلى أصل نوريته وغمضت العين عن هديته، فقد صرفت النظر عن الخلق بالكلية وتوجهت إلى الله تعالى. تقريرات، ميرزای اصفهانی، ۶۵.
۲. ليس شيء غيره تعالى وغير وجوده وإلا يلزم التحديد. ميرزا مهدی اصفهانی، تقريرات، ۹۸.

۳. لا وجود إلا وجود الله. معارف الهیه، حلبی، محمود، ۷۸۴.

۴. عارف و صوفی چه می‌گویند، تهرانی، ۲۳۸، ۲۶۸.

۵. روشن است مدّعی ایشان با مخلوقیت اشیا از باب مخلوقیت لا من شيء، و ایجاد آنها به اراده خداوند متعال هیچ سازشی ندارد، و توضیحی که داده‌اند کاملاً بی‌ربط و دارای تناقض بوده، و مانند این است که کسی بگوید: وجود بعضی اشیا قدیم است و قوام وجودی به ذات مبدأ دارد یعنی محتاج به قیوم است و در هر آنی باید اعطا و افاضه شود! قزوینی، مجتبی، بیان الفرقان، ۲۶۰.

۶. قزوینی، مجتبی، بیان الفرقان، ۱۱۰ - ۱۱۲.

مخلوقات اسما و تعینات و صفات اویند.^۱

در واقع و نفس الامر، با قطع نظر از شکل‌ها و محدودیت‌ها... او [محمد صلی الله علیه و آله] خدای تعالی است.^۲

در عالم به هیچ وجه شرک نمی‌باشد.^۳ شیطان هم نور وجود دارد. وجود نور است. حتی شمر هم دارای نور ولایت است.^۴

اگر در مقابل و به محاذات علم و قدرت خدا، علم و قدرت و وجود دیگری باشد لازم می‌آید که خدا علم و قدرت و وجود خودش را واجد، و علم و قدرت و وجود دیگران را فاقد باشد، پس در خدا ترکیب پیش می‌آید... بنا بر این غیر وجود و نور و علم و قدرت خدا، وجود و نور و علم و قدرت دیگری نیست.^۵

بر همگان روشن است که اختلاف اساسی مکتب وحی و برهان با فلسفه و عرفان، و در صدر ایشان با خود صدر الفلاسفه، در این است که مکتب وحی و برهان می‌گوید همه ما سوی الله مخلوق خداوندند و او آن‌ها را "لا من شیء" یعنی بدون سابقه وجودی آن‌ها آفریده است. امّا فلسفه و عرفان منکر معنای حقیقی خلقت است، و اشیا را در مقابل خداوند موجود نمی‌داند، بلکه آن‌ها را مانند معنای حرفی، قائم به خدا، و در حقیقت جزء خدا می‌داند نه مخلوق او. تفکیکیان در این جهت نیز تابع ایشانند و می‌گویند:

۱. فنور الله مطلق غیر متعین أبدا فی عین کون هذه المخلوقات أسمائه و تعیناته و صفاته. میرزا مهدی اصفهانی، تقریرات، ۶۸.

۲. فی الواقع و نفس الامر مع قطع النظر عن التعینات و المضایق... فإذا هو [محمد صلی الله علیه و آله] الله تعالی. تقریرات درس میرزا مهدی اصفهانی، ۶۷ - ۶۸.

۳. معارف الهیه، حلّی، محمود، ۷۵۵.

۴. معارف الهیه، حلّی، ۵۶۱.

۵. معارف الهیه، حلّی، محمود، دوره دوم، درس دوازدهم.

۶. معارف الهیه، حلّی، محمود، ۷۵۵.

کائنات اعم از پیغمبر یا غیره ظلاند... قائم بالذات نیستند. قائم به غیرند... رتبه بشر، رتبه حیات و وجود نیست. بنا بر این چنانچه قائل به این مطلب باشیم شرک محض است.^۱ و معنای بالغیر بودن در عالم تشبیه، مانند سایه شیء است.

ملا صدرا... می گوید ممکنات، وجود امکانی، وجود رابطه است، اصلاً معنای حرفی محض است، معنای حرفی استقلال به هیچ وجه ندارد. حرف هو القائم بالغیر.^۳

ملا صدرا، می گوید وجود امکانی مثل معنای حرفی است، کنهش بالغیر است، اینجا درست فهمیده.

در حقیقت وجود نخواهد شد که چیز دیگری موجود باشد. در نور شمس وجود، وجود دیگری موجود نمی شود و الا اجتماع نقیضین می شود.^۵

حقیقت مختص ذات خداوند است. ذات مختص حضرت ربّ العزه می باشد. پس تو ذات، خدا هم ذات؟ تو حقیقت، خدا هم حقیقت؟ نه نه. غلط محض است کفر محض است. اگر چنین باشد پس تو هم مقابل خدایی. تو یکی خدا هم یکی!^۶

فصل دوم: سوفسطائی گری و کشف و شهود

تفکیکیان تنها راه واقعی معرفت را جدا شدن از تفکر و تعقل

۱. معرفت نفس، تحریر یگانه، ۳۶۱ - ۳۶۰، ابواب الهدی، سال ۱۳۸۷، ۱۳۰.
۲. ومعنی کونها بالغیر فی عالم التشبیه کظلّ الشیء. انوار الهدایة، ۲۴، ابواب الهدی، سال ۱۳۸۷، ۱۲۳.
۳. معارف الهیه، حلّی، محمود، دوره دوم، خطی، ۳۰۷.
۴. معارف الهیه، حلّی، محمود، دوره دوم، خطی، ۳۰۷.
۵. معرفت نفس، تحریر یگانه، ۳۳۵ - ۳۳۴، ابواب الهدی، سال ۱۳۸۷، ۱۳۰.
۶. معرفت نفس، تحریر یگانه، ۳۵۷ - ۳۵۶، ابواب الهدی، سال ۱۳۸۷، ۱۲۹.

می‌دانند، بلکه واقعیت را فقط شهود نفسی خود می‌دانند و نام این شیوه نادرست را هم حجیت ذاتی عقل! و شناخت عقل به عقل، و شناخت وجود به وجود، و معرفت خدا به خدا می‌گذارند:

تمامی معقولات بدیهی و ضروری، تاریکی است، و کشف کردن حقیقت‌های نوری یا ظلمانی با آنها عین باطل می‌باشد. و طلب معرفت از این راه، عین گمراهی و ضلالت آشکار است، چرا که آن کج راهه و روش دیوانگان است.

تصور شیء - هر چه باشد - حجاب آن است، و تصورات و تصدیقات هیچ نتیجه‌ای ندارند جز یقین، و هیچ امانی هم از خطای یقین در کار نیست.^۲

برای فهم حقیقی مطالب عالم اظله و اشباح راه منحصر در تجرید و خلع بدن و وجدان نمودن خویش است... تا به وجدان واقعی خودتان نائل شوید... در این حالت خودتان را وجدان می‌کنید و روزنه‌ای از آن مقام اظله و اشباح را خواهید فهمید. من متغیرم پس مغیر دارم، اینها تمام صور عقلیه است. اینها وجدان خدا نیست.

این راه فقط تجرید می‌خواهد تجرید از علایق، خلاص شدن از علایق، همه علایق را بر طرف کردن، این راهش است. بعد منتظر بودن است که ببیند از حق چه می‌ریزد توی دلش.^۳

عین خود خدا را یافتند نه مفهوم واجب الوجود، و نه مفهوم

۱. إن المعقولات الضرورية مظلمة الذات، واستكشاف الحقائق النورية أو الظلمانية بها عين الباطل، وطلب المعرفة من هذا الطريق عين الضلال المبین، فإنه طریق معوج، وهو سلوك المجانین. ابواب الهدی، چاپ اول، سال ۱۳۸۷، ۲۹۴.

۲. إن تصور الشيء حجابها كائنا ما كان. والتصورات والتصدیقات لا یفیدان إلا یقین. ولا أمان لخطأ یقین. میرزا مهدی اصفهانی: ابواب الهدی، نسخه نجفی، ۶۹.

۳. معارف الهیه، حلبی، محمود، نسخه خطی، دوره دوم، ۱۶۳.

۴. معارف الهیه، حلبی، محمود، نسخه خطی، دوره دوم، ۳۷.

مصدق.^۱

یافتن خدا تنها از سیر وجدان میسر است (نه عقل و...)^۲.

مشاهده او ولهی و اندکاکمی است و انسان چیزی نمی‌تواند بگوید.^۳
خداوند تعالی... به ذات خود ظاهر است.^۴

مراد از فطرت توحیدی، معرفت و شناخت می‌باشد نه عقیده به خدا.^۵

این مشاهده قلبی بدون واسطه هر گونه تصور و مفهومی انجام می‌یابد.^۶

پس اعتقاد به محال بودن معرفت خدا و بستن باب معرفت کنه ذات خدا... باطل می‌باشد.^۷

سند مکتب تفکیک و سایر ومدت و جهودیان معاصر

شکی نیست که حفظ سلسله‌ها و مراتب و روابط خاصّ مرید و مرادی - و لو این‌که تحت عنوان استاد و شاگرد باشد - و لزوم رعایت اجازات^۸ از اصول ضروری و مسلم مرام متصوفه است، و این مسأله هم، خلاف ضروریات مبانی اسلام و مکتب اهل‌بیت علیهم السلام

۱. معارف الهیه، حلبی، محمود، نسخه خطی، دوره دوم، ۱۳۱.

۲. معارف الهیه، حلبی، محمود، نسخه خطی، دوره دوم، ۱۸۱.

۳. معارف الهیه، حلبی، محمود، درس چهل و پنجم.

۴. والله تعالی... هو الظاهر بذاته. ملکی، محمد باقر: توحید الإمامیه، ۲۷۶.

۵. مبانی خدا شناسی در فلسفه یونان و ادیان الهی، برنجکار، رضا، ۱۳۲.

۶. مبانی خدا شناسی در فلسفه یونان و ادیان الهی، برنجکار، رضا، ۱۴۵.

۷. فالقول بامتناع معرفة الله وسد باب معرفة الكنه... قول باطل. تقریرات

درس میرزا مهدی اصفهانی ۶۹ - ۷۰.

^۸. این نوع اجازه، غیر از اجازه اجتهاد و اجازه روایتی است که از روش‌های فقها می‌باشد.

می‌باشد. با این حال باز هم مکتب تفکیک از این رویه نادرست پیروی کرده، چنان‌که گاهی در مکتب تفکیک هم ادّعا می‌شود میرزا مهدی اصفهانی پس از روی گرداندن از فلسفه و عرفان، در عالم لا فکری به خدمت شخصی به نام صاحب علم جمعی می‌رسیده، و از او کسب معارف می‌نموده است. و جالب این که بر اساس آنچه در کتاب تقریرات، به طور رمزی و سری بیان شده است، استاد و سر سلسله مکتب تفکیک نیز، جز استاد عرفای وحدت وجودی دوران معاصر (جولایی گمنام و مشکوک الهویة) کس دیگری نیست. همان‌ها که میرزا به شدّت ادّعای مخالفت با آن‌ها را داشته، و بر بطلان و انحراف آنان تأکید می‌ورزیده، و این از عجایب امور است. چنان که در کتاب "طرائق الحقایق" - که تألیف رحمت علی شاه نعمت‌اللهی شیرازی می‌باشد، و در بیان طریقه صوفیان شاه نعمت‌اللهی، و شرح حال مشایخ و اقطاب صوفیه نگاشته شده است - و نیز در کتاب "لب اللباب" می‌خوانیم:

حدود متجاوز از یک‌صد سال پیش در شوشتر... آقا سید علی شوشتری... به تصدی امور عامّه از تدریس و قضا و مرجعیّت اشتغال داشته. یک روز ناگهان کسی در منزل را می‌زند... در را باز می‌کند می‌بیند شخص جولایی - بافنده‌ای - است... می‌گوید: فلان حکمی را که نموده‌اید طبق دعوی شهود... صحیح نیست... ملک متعلق به طفل یتیمی است و قباله آن در فلان محل دفن است. این راهی که شما در پیش گرفته‌اید صحیح نیست... و می‌رود.

آیت الله در فکر فرو می‌رود این مرد که بود و چه سخنی گفت؟ در صدد تحقیق برمی‌آید. معلوم می‌شود که در همان محل، قباله ملک یتیم مدفون است و شهود بر ملکیت فلان، شاهد زور بوده‌اند. بسیار بر خود می‌ترسد... شب بعد... جولا در می‌زند می‌گوید: آقا سید علی شوشتری، راه این نیست که شما می‌روید. و در شب سوم... جولا

می‌گوید: معطل نشوید... به نجف اشرف مشرف شوید و وظایفی را که به شما گفته‌ام انجام دهید و پس از شش ماه در وادی السلام نجف اشرف به انتظار من باشید...

مرحوم شوشتری... در اولین وهله‌ای که وارد نجف اشرف می‌شوند، در وادی السلام هنگام طلوع آفتاب مرد جولا را می‌بیند که گویی از زمین جوشیده و در برابرش حاضر گردید و دستوراتی داده و پنهان شد. مرحوم شوشتری... طبق دستورات جولا عمل می‌کنند تا می‌رسند به درجه و مقامی که قابل بیان و ذکر نیست...

استاد بزرگوار عارف بی بدیل مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی تبریزی از شاگردان مکتب مرحوم آقا سید احمد کربلایی هستند که ایشان و حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی و حاج شیخ محمد بهاری شاگردان آخوند ملا حسینقلی همدانی و او شاگرد سید علی شوشتری و او هم صاحب داستان جولا بوده‌اند. این است سلسله اساتید ما که بالاخره به آن شخص جولا منتهی می‌شود، ولی آن مرد جولا چه کسی بوده و به کجا ارتباط داشته... هیچ معلوم نیست.

واقعاً انسان از اعتماد ایشان به شخصی ناشناس به شگفت می‌آید! جایی که فقها حتی در یک مسأله فرعی و مختصر فقهی به روایت شخص مجهول اعتماد نمی‌کنند، چگونه فلاسفه و عرفا تفکیکیان در مطلبی که تمام اصول و فروع دین و امر دنیا و آخرت ایشان را تحت الشعاع قرار می‌دهد خود را موظف به اجرای دستورات کسی قرار می‌دهند که به صراحت اعتراف می‌کنند اصلاً معلوم نیست چه کسی بوده، یا با چه نیروهایی ارتباط داشته است. آن هم بر اساس خبری که هر مرتاض بی‌دینی ممکن است مانند آن را بگوید!

و نیز اصلاً معلوم نیست که آیا آن سند ساختگی بوده است یا

واقعی؟ روشن است که این روش جولای منافی و مخالف با ضرورت دین اسلام است، چه اینکه سیره و سنت قطعی اسلام و مسلمانان به طور پیوسته بر حکم بر مبنای شهادت شهود جریان داشته و دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند:

شیطان دارای تختی است میان آسمان و زمین، و به تعداد ملائکه مأمورانی دارد. هر گاه شخصی را دعوت کند و فرا خواند و او هم اجابت کند و بپذیرد و مردم به او روی آورند شیطان برایش مجسم و ظاهر خواهد شد و به سوی او بالا برده می‌شود.^۱

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

هر کس آموختن از معصومانی را که خداوند به طاعت ایشان فرمان داده است و اگذازد، خداوند شیطانی را بر او خواهد گماشت که پیوسته همراه او باشد.^۲

پیداست که هرگز خضوع و خشوع و عبادت و اشک و آه و گریه و... دلیل بر حقانیت کسی نیست و باید در این مورد عقاید اشخاص را مورد ملاحظه قرار داد که آیا موافق مذهب حق و عدل می‌باشد یا نه.

امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس عملش بر اساس بدعت باشد شیطان مانع عبادت او نشده، او را به خشوع و گریه و آه و گریه و اشک و آه و گریه و... و...

۱. انّ ابلیس اتخذ عرشاً فی ما بین السماء والارض واتخذ زبانیة بعدد الملائكة. فاذا دعی رجلاً فاجابه وطمّی عقبه وتخطّت الیه الاقدام ترائی له ابلیس ورفع الیه. بحار الانوار، ۲۵/۲۸۲.

۲. من ترك الاخذ عن امر الله عز و جل بطاعته، قیض الله له شیطاناً فهو له قرین. خصال، ۲ / ۴۲۹، حدیث اربعه.

میرزای اصفهانی و داستان غیر واقعی

دیدار امام زمان علیه السلام

برخی پیروان میرزا در باره وی مدعی‌اند:

... حضرتش به او نظری خاص داشته‌اند؛ لبان او را بوسیده‌اند؛ بر او تجلی فرموده‌اند؛ حضرت او را انتخاب کرده‌اند که متحمل علومشان بشود و علومشان را پخش کند... متوسل به حضرت شده بود. حضرت در بیداری بر سر قبر هود و صالح در وادی السلام نجف تشریف فرما شدند و بر او تجلی کردند، و راه را به او نمایانند. آن بزرگ این چنین آدمی بوده است... سرانجام متوسل به حضرت شد، و ایشان بر او تجلی کردند. نواری سبز رنگ که با خطی نورانی بر آن عبارات زیر نوشته شده بود، جلو سینه مبارکشان بود: "طلب المعارف من غیر طریقنا اهل البيت مساوق لانکارنا". وقد اقامنی الله وانا حجة ابنی الحسن. حجة ابن الحسن قدری درهم به شکل امضا نوشته شده بود.

داستان فوق از جهات متعددی مخدوش است زیرا:

(۱) میرزای اصفهانی به استناد دست نوشته خود او که در پایان کتاب ابواب الهدی توسط پیروان وی کلیشه شده است تصریح می‌کند که آنچه بیان شد در خواب بوده است نه بیداری، و در حجره بوده است نه در وادی السلام.

(۲) اصل عبارت منسوب به حضرت تحریف شده است، زیرا میرزا به قلم خود می‌نویسد که عبارت چنین بوده است: "طلب المعارف من غیرنا اهل البيت مساوق لانکارهم"! نه "لانکارنا".

۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من عمل فی بدعة خلاه الشیطان والعبادة وألقي علیه الخشوع والبكاء. بحار الأنوار، ۶۹ / ۲۱۶.

۲. معارف الهیه، حلبی، محمود، درس اول.

(۳) نام حضرت، غلط و بر خلاف قواعد عربی می باشد، چرا که صحیح این است که گفته شود الحجة ابن الحسن، نه حجة بن الحسن! و این نام در پشت ورقه بوده است نه امضای آن مطلب.

(۴) غلط دیگر از جهت قواعد عربیت این است که همزه وصل "ابن" در کتابت و امضای امام زمان علیه السلام حذف شده است.

(۵) عبارت مذکور هیچ فضیلتی را اثبات نمی کند بلکه امامان معصوم علیهم السلام بارها چنین مطلبی را حتی به خود هم فرموده اند و با ایشان اتمام حجت فرموده اند.

(۶) اگر تحمّل علوم اهل بیت علیهم السلام از راه مراجعه به کتب اخبار و روایات بوده است که قطعا تحمل و پخش آن ها سال ها و بارها قبل از وجود میرزا انجام یافته است، و اگر از راه کشف و شهود و تجرید و خلسه و... بوده است، پس بر چه اساسی آقایان با شیخیه و صوفیه و عرفا مخالفت و مبارزه می کنند؟!

(۹) به طور کلی هرگز نباید برای افراد غیر معصوم مقاماتی ساخت که اختصاص به معصومین علیهم السلام دارد، و هیچ تفاوتی نمی کند که نام او را قطب بگذارد یا مرشد، یا استاد، یا پیر، یا دارای علم کلی، یا صاحب علم جمعی، یا صاحب نفس و اجازه، یا رکن رابع، یا انسان کامل، یا دارای چشم برزخی، یا عارف ربّانی، یا فقیه صوفی، یا...

نظرات برفی بزرگان در مورد "ومدت ویمود" و مطالب

فلسفه و عرفان و مکتب تفکیک

"علامه حلی" قدس سره می فرماید:

برخی صوفیان سنی مذهب گفته اند: "خداوند نفس وجود است، و هر موجودی همان خداست." و این مطلب عین کفر و الحاد است. و

حمد مر خدایی را که ما را به پیروی از اهل بیت علیهم السلام - نه پیروی از نظرات گمراه کننده - فضیلت و برتری بخشید.

قطب الدین راوندی قدس سره می‌فرماید:

فلاسفه اصول اسلام را اخذ کرده، سپس آن‌ها را بر طبق آرای خود تفسیر و تأویل کردند... آنان تنها در ظاهر با مسلمانان توافق دارند و گرنه در واقع تمامی اعتقادات آن‌ها هدم اسلام و اطفاء نور شریعت است. وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنَمَّ ثَوْرُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.

مرحوم صاحب جواهر در مورد فلسفه فرمودند:

به خدا سوگند حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم جز برای ابطال این خرافات و مزخرفات از جانب خداوند مبعوث نشده است!

میرزای قمی رحمه الله در باره فیلسوفان می‌گوید:

والحاصل بالیقین، طریقه ایشان با طریقه اسلام مباین است... قواعد ایشان با طریقه اسلام موافقت نمی‌کند.

و از شیخ بهایی رحمه الله نقل کردیم که:

کسی که از مطالعه علوم دینی اعراض نماید و عمرش را صرف فراگیری فنون و مباحث فلسفی نماید، دیری نباید که هنگام افول خورشید عمرش زبان حالش چنین باشد:

تمام عمر با اسلام در داد و ستد بودم

کنون می‌میرم و از من بت و زنار می‌ماند

علامه مجلسی قدس الله نفسه می‌فرماید:

مشهور نمودن کتب فلاسفه در میان مسلمانان از بدعت‌های

۱. کشف الحق و نهج الصدق، ۵۷.

۲. الخرائج والجرائح، ۳ / ۱۰۶۱.

۳. السلسیل، میرزا ابوالحسن اصطهباناتی، ۳۸۶.

خلفای جور دشمن ائمه دین است تا بدین وسیله مردم را از دین و امامان علیهم السلام برگردانند.^۱

عالم بزرگ ملا محمد باقر بن محمد باقر هزار جریبی غروی در اجازه مبسوط خود به علامه بحر العلوم می‌فرماید:

و او را بر حذر می‌دارم از این که عمر عزیز خود را در علوم غلط انداز و بی ارزش فلسفی صرف نماید، چرا که به درستی آن‌ها مانند سراب بقیعه‌ای است که تشنه آن را آب پندارد.^۲

مرحوم مرعشی در تزییلات إحقاق الحق می‌نویسد:

فلاسفه، بافندگان آرا و نظریات فاسد، و موهومات بیهوده، و قاطعان طریق انبیا و مرسلین و خلفای مرضیین ایشانند، خداوند تعالی ما را از مضلات فتن حفظ نماید.

علامه بزرگوار حلی قدس سره می‌فرماید:

فارق بین اسلام و فلسفه این مسأله است^۳ که خداوند قادر نبوده و مجبور باشد، و این همان کفر صریح است.

حضرت آیت الله وحید در ردّ فلسفه و عرفان و نقل و تأیید سخنان مخالفان فلسفه (فایل‌های تصویری موجود است) فرمودند:

عرفان پیش من است، همه مولوی را می‌خواهی پیش من است، هر جا را می‌خواهی برایت بگویم، فلسفه را بخواهی از اول اسفار تا آخر، از هر جا بگویی از اول مفهوم وجود تا آخر مباحث طبیعیات برایت بگویم، اما همه کشک است، هر چه هست در قرآن و روایات است. این سنخیتی که بین علت و معلول قائلند باطل است، و وحدت وجود و موجود از ابطال اباطیل است و کفر محض است.

۱. بحار الأنوار، ۵۷ / ۱۹۷.

۲. خاتمه مستدرک الوسائل.

۳. نهج الحق، صفحه ۱۲۵.

حضرت آیت الله بهجت خواندن فلسفه را خطرناک می دانستند مگر بعد از اجتهاد در علم کلام و تصحیح اعتقادات.^۱ و به کسی که قبل از علم کلام می خواست فلسفه بخواند فرمودند:

آقا می خواهد برود کافر شود!

استفتا و پاسخ

در مورد برخی از مطالب مکتب تفکیک و برخی از جلسات درس فلسفی و عرفانی بدون اشاره به شخص یا گروهی خاص، از مراجع تقلید دامت برکاتهم سؤال شده است و پاسخ های ایشان از قرار ذیل می باشد.

پاسخ های مراجع تقلید در مورد فلسفه و عرفان

بسم الله الرحمن الرحيم. شرکت در چنین جلساتی حرام و موجب گمراهی و غضب خدای متعال است، و هر مکلفی علاوه بر این که نباید خودش شرکت کند باید دیگران را نیز آگاه کند تا گمراه نشوند. والله العالم.



۱۴۹۷
۸۸

بسمه تعالی. شرکت در این قبیل جلسات (با توجه به مراتب فوق الاشعار) که باعث اضلال مؤمنین و مؤمنات میگردد جایز نیست. علی صافی گلپایگانی.



۱۴۳۰
۸۸

بسمه تعالی. السلام علیکم ورحمة الله و برکاته. شرکت در این جلسات حرام است. و تمام این مطالب باطل است. و اعتقاد به آن کفر روشن و خروج از دین است. و هر کس معتقد به وحدت وجود باری تعالی با ما سوی الله بشود از توحید خارج شده، و لا دین است. و آنها ابایی ندارند که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام تهمت بزنند. و معظم فلاسفه و علمای اخلاق اهل بیت علیهم السلام از این عقاید بدورند. و هیچ انسانی حق خاتم الانبیا که اشرف مخلوقات است نمی تواند به ذات حق تعالی برسد، فضلا از این که ذات پایین بیاید چون خلاف ضرورت است. و از خداوند متعال دوری از این عقاید فاسده را خواستاریم.



۵۱۸: ۱-۱۱-۲۴۰ خاص

وحدت وجود گاه به معنای... وحدت مصداق وجود است به این معنا که در عالم هستی وجودی جز خدا نیست و همه چیز عین ذات اوست. این سخن مستلزم کفر است و هیچ یک از فقها آن را قبول نکرده اند.



بسمه تعالی. جلساتی که این نوع بحثها مطرح می شود شرکت در آن ها برای افراد ناوارد جایز نیست مگر فردی که بتواند پاسخ این نوع اندیشه باطل را بدهد و چنین فردی نادر است.

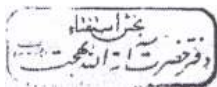


۲۸ دی قعدة الحرام
۱۴۳۰

والله العالم. جعفر سبحانی

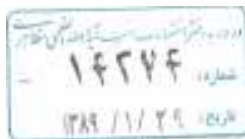
۸/۲۴-۲۶۵۴

بسمه تعالی. شرکت در این جلسات بالخصوص برای جوانان و مبتدی‌ها جایز نیست.



بالخصوص برای تأکید است نه اختصاص.

بسمه تعالی. کلیه مطالبی که نوشته‌اید خلاف اسلام است...



پاسخ‌ها و نظرات مراجع تقلید در مورد مطالب مکتب تفکیک

بسمه تعالی. تعلیم و تعلم این‌گونه مطالب موجب انحراف و ضلالت است.



بسمه تعالی. مطالب مذکوره مخالف شریعت اسلام و تعالیم قرآن و اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.



۱۴۳۰/۲۸/۲۷ هـ
۱۳۸۸/۳/۳۱ م

فتوای اول: بسمه جلت اسماءه. تمام این سؤالات اصلش اعتقاد به وحدت وجود است...



فتوای دوم: بسمه جلت اسماءه. اگر مراد این است که خدا از وجود

خودش به اشیا می‌دهد، لازم می‌آید که خدا ناقص شود. و اگر مراد این است که همان وجود خدا، وجود سایر اشیا است، این وحدت موجود است زایدا بر وحدت وجود که محی الدین عربی گفته است و آن را فلاسفه هم کفر دانسته‌اند چه رسد به علما. چنانچه مراد از عدم جعل خدا موجودی را، قدم سایر موجودات است آن هم کفر است، و اگر مراد این است که اشیا تعینات خدایند آن هم وحدت موجود است... اعتقاد به سنخیت خداوند با ماسوای او هر چه باشد باطل است.

۱۴۳۱
۲۰ رجب
الموجود

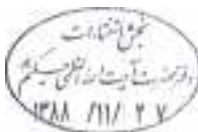
فتوای اول: بسمه تعالی. السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. تمام این گفته‌ها بی‌اساس و شیطانی است، و آدم مسلمان و متعهد خودش را از این گونه حرف‌ها دور نگه می‌دارد.



۲-۶-۲۱۵
خاص: ۴۷۲

فتوای دوم: بسمه تعالی. السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

مطالب مذکوره باطل و از خرافات و جعلیات بشر است و باید تمام معارف حقه را از طریق قرآن با تفسیرهایی که از اهل بیت علیهم السلام بیان شده است اخذ نمود و هر راهی که غیر از روش ائمه علیهم السلام باشد گرایش باطل است و شرکت در این گونه جلسات گمراه کننده که موجب ترویج عقاید فاسده است حرام است و امید آنکه خداوند همه را از گزند این گونه انحرافات نجات دهد.



فتوای اول: اکثر این مطالب با معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم

السلام مغایرت واضح دارد و مخالف آیات و روایات معتبره است و باید از این افکار و آرای منحرف جدا پرهیز کرد، بلکه این مطلب همان وحدت وجود و موجود باطل می باشد که مستلزم انکار خالق و خالقیت می باشد.

فتوای دوم: ... آن چه قبلا از دفتر قم صادر شده با توجه به مطالب نقل شده در سؤال بوده است و نه راجع به صحت انتساب آن به امثال ایشان [میرزا مهدی اصفهانی].



تذکر: نیازی به توضیح نیست که فتاوای مراجع معظم تقلید در مورد بطلان عقاید و مطالب فوق بدون نظر به شخص، یا حزبی خاص است، و شناخت افراد و عقاید آن ها، ربطی به مقام فتوا ندارد. بلکه تمسک به عناوین شخصیت ها در ضمن استفتا، به دفاعیات حزبی و فرقه ای شبیه تر است تا تحقیقات علمی و دفاع از حقایق دینی. با این حال اگر کسی در مورد تطبیق فتاوا بر تفکیکیان تردید داشته باشد لازم است به کتاب های ایشان که نام برده ایم مراجعه کند، و البته مراجع محترمی که مطالب ایشان را از نزدیک دیده اند قاطعانه صحت انتساب را هم تأیید فرموده اند.

بسمه تعالی. هشت مورد که در بالا آمده، ردیف ۱ تا ۳ اصول مشترک همه صوفیان است که خودشان را عارف می دانند.

پنج ردیف دیگر، مبانی ادعائی محی الدین بن عربی (جاده صاف کن کفار در جنگ های اندلس، جنگ های صلیبی، و حمله مغول - رجوع کنید به جلد اول و دوم محی الدین در آئینه فصوص) می باشد. کسی که به ردیف های هشت گانه بالا معتقد باشد، یا پیرو محی الدین است، و یا

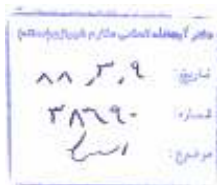
مبانی او را به نام خود ارائه می‌دهد. مرتضی رضوی

مرتضی رضوی

بسمه تعالی. آنچه در بالا آمده است مطالب صحیحی نیست و
ظاهر بعضی از تعبیرات آن بر خلاف صریح قرآن مجید است که برای
اثبات وجود خدا به موجودات جهان آفرینش و اسرار آنها استدلال
می‌کند.



مهدی میرزا
۸۸/۳/۹



بسمه تعالی. سلام علیکم. غالب تعبیراتی که در این نامه آمده است
مخالف قرآن مجید و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و
اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام.



۸۸/۳/۹

حضرت آیت الله وحید دام ظلّه در عین این که شخص میرزا را
مخالف فلاسفه می‌دانند اما می‌گویند:

بنده در درس مرحوم میرزا مهدی اصفهانی بودم و دیدم که ایشان
همان حرف‌های فلاسفه را می‌زنند، به مرحوم شیخ هاشم قزوینی که
در کنار ایشان نشسته بودم گفتم: ایشان که همان حرف‌های فلاسفه را
می‌زنند! ایشان گفتند: آخر درد ما هم همین است!

نیز حضرت آیت الله وحید دام ظلّه فرمودند:

حرف میرزا مهدی اصفهانی در حدوث اسمای نوریه مثل نور علم و

نور عقل، با حرف فلاسفه متحد است. (شاهدان عینی مطلب موجودند).

آقای سیدان از حضرت آیت الله وحید دام ظلّه نقل می‌نمایند:

در جلسه‌ای که بنده در درس میرزا شرکت نموده بودم میرزا در مورد خلقت انوار معصومین علیهم السلام یک حرفی زدند که به نظر بنده اثبات حدویش از نظر استدلال کار مشکلی بود که بگوییم این انوار حادثند. (فایل صوتی و تصویری موجود است).

حضرت آیت الله شیخ محمد رضا جعفری دام ظلّه می‌فرمایند:

مکرراً از مرحوم آیت الله سید محمد روحانی شنیدم که مرحوم کمپانی فرمودند: میرزا مهدی اصفهانی همان مطالب فلاسفه را به عنوان مطالب مخالف فلسفه تحویل می‌دهد. (فایل صوتی موجود است).

شمسیر کجست راست کند قامت دین را ...

اللهم احی بولیک القرآن

و ارننا نوره سرمد ا

فلسفه و عرفان و تفکیک

که خواندی جهل را علم سماوات!
 ز شیطان کی رهی؟ هیئات هیئات!
 تو اعیان نباتات و جمادات!
 که بافد عنکبوتی از فضولات
 به نام فلسفه داری ضلالت
 مدان ظلمات جهلت را تو مشکات
 شود توحید، الحاد و ضلالت
 به باطل کرده‌ای تأویل آیات
 کیانند اهل فهم و کی خیالات
 اگر هستی تو صادق در عبارات
 که شد تابع به احسن از مقالات
 که شد علمش به حق أخذ از روایات
 علوم قطعی وحی و نبوات!
 ظنون و وهم یونان را کرامات
 رها کی فلسفت شد از محالات
 کدامین فلسفت آورد اسکات؟
 کجا گفتی تو پاسخ بر سؤالات؟
 قدم را نام کردی حادث الذات!
 که ذاتش شد کشانده در نهایت!
 که گفتی کل اشیا واجب الذات!
 خدا دارای اجزا شد به کرات
 از آن دو مفتضح‌تر در مقالات
 خدا را کی شناسی زین قیاسات؟

تو که عمرت تلف شد در خرابات
 تو که سودت، زیان خود بدانی
 به نام فلسفه خواندی خدا را
 بود برهانت اوهن از بیوتی
 تصوف را نهادی نام عرفان
 مخوان اوهام باطل را تو برهان
 نبی گفتا شود معروف منکر!
 روایات تو معمولات صوفی!
 به بحثِ رو به رو معلوم گردد
 خدا فرمود برهانت بیاور
 فبشر! گفت حق آن بنده‌ای را
 اگر برهان و عقل است نزد آن است
 عجب ز آنان که گفتند از ظنون است
 نصوص وحی را خواندند ظنی!
 چسان نامش نهادی عقل و برهان؟
 کدامین راه عرفان تو بنمود؟
 تو خود انبان جهل و شبهه هستی
 حدوث و خلق را کردی تو انکار
 بخواندی ذات حق را بی‌نهایت!
 نه اثبات خدا کردی و فی خلق
 ندانی کل اشیا گر خدا شد!
 حلول و اتحادش کفر، و وحدت
 بگفتی علیّت باشد تطوّر!

تغیّر در خلائق ز اختصاصات
ولی وحدت به مصداق از خرافات
نباشد جز به الفاظ و عبارات
که عرفان گفت نامش را ظهورات
همان جزء است و کل عند العنایات
به تقسیمات پوچ و اصطلاحات
به جز سرگرم کردن نیست نیّات
به نزد اهل بحث از این ترهات
هدف انکار خلق است و هویات
شده نامش اصالت در وجودات
که با اسم مضلّ شد در ظهورات!
که با توحید او دارد معادات
فرا تر از علی اندر مقامات!!
نبی خواندند آنان را و آیات!
به زیر چتر قرآن و روایات
تصوّف را و عرفان کرده اثبات
که خود شد فلسفه اندر افادات

تظوّر کی بود غیر از تغیر
ولو مفهوم موجودی یکی شد
تفاوت بین تشکیک و تجلّی
تجلّی هم نباشد جز تجزّی
وجود ربطی ایضا گاه تحقیق
مبادا گیج و منگ و غره گردی
اگر از واجب و ممکن بگویند
وگرنه واجب و ممکن یکی است
اگر گفتند اصالت با وجود است
همان عینیت حق با سواش
لذا گفتند شیطان جز خدا نیست!
شهود و کشفشان القای ابلیس
لذا دیدند عمر، بوبکر، عثمان
جهالت بین که جمعی از نواصب
شده تولید یک مکتب جدیدا
به نام مکتب وحی و هدایت
بود تفکیک این مولود نوپا